كتاب فيه قصائد بالفارسية

كتاب فيه قصائد فارسية .



بسم الله

شجرۀ کریمۀ حیوان انگیزان بنیه عنبای لذایذ زکات
وجلیس نوبد مجد حد امکان بر باقۀ صفای صفوت
ووزرایی فان اهل قلوب اغوب نگران ووداع شهد
... اطفال سکان شهریاران اولوب طب
... غنیمه
موزون الایام اولوب بر عید تکهدار حفظ الغیبه انواع
مشاعل تار زباله وجدان ماثر باشهدت باالاورق
رفرزه قواد دکربان اکمن فخر بیاهات جامعۀ الکتاب
نبض رسان خاطر ندیمه نوبهار معدلت شهنشاهان
جلوه نما بخش سرور تشریف هما برد وارده لاله ساز
شوق افزود ونظاره کاه کوشه دولت جوی دار دلها
ارباب انظار خسروانه لری ذی معنی سر زلوب وزراء
آصف مکاران لطفیه هم کهر باردرزن تیکا ملادرشت
بیابانه تو شاپنه شاکار ورغبۀ رسالت ماحضر شعر
بزمیه المجمل مسما سیلاء مجاسن بر وراز مناظره
جایکیر مجلس خلوص شناسان قلمشه در سفد بر باجه
مسعود صورت تصویر بر نقش صورت کوسیانه
نسخه نوسته بیاز نقد جمرزدا
بکره مداد از خشم نوید و فرید
شرح زنام فرخنده فراطیع شاهین تباریز بال وداغ

کردن نامه رفت بیتکس ممکن ان آرستیح در میان اوار عشق ساز زنار اشح
رقص ایمار ازوکر لسو ممکن ان نوراب ان هلال المحوه کور فقیر کور از باغ
منکم خرو نهیه اشلوک تاب بیاتی عشق رکنده شفوره برداماتن تمیش ارسیح
آنکه همدم باکنید بادام ابجای تاریخ کور شدید ارمحبت روم قدس ارسیح
هرچه کفتم باکنت آن وصف جمالت هزار
جلوه نیکار از ش صبدقی لهش بر مطاع

جان فیض ای تروجیش بجار اطهار باغ حد شکوارانده کان رحش فضای باغ
رتن عنبر تجش هور بکان عشق سانی بو جانب شفافون برقر نقایح خفت زاغ
آن که ومای عشائی جدید اند من برقوما بابکی برو دوز غوار سیاغ
بی سبار آید جام اختصش سیحانی جان دردلبر دار حضرت هور فضا باغ
کشت حق افکی کور عفا مهر بر هنیکن که جولت تام هر لیف نو حسابانغ
لیغه العنای زلای جود آرآن بار حال المجمد دل بسش بجرسی الکلون ار سیح
هرکه این جان باسترا بجاست رزان عمر مهر بسیار ناتمان صبحه ساراغ
ان نعمت ار نقایح رای حیر سالکم ارجاعها فلک نا سره حیات اروغ
کورمح اوار بر مال ترکن آرای عجم قصه دار الی جش سکای ال دکناغ
برنوا تبدیه نازکاه ار لتا هرسوب جنسم دو قوت شتاه ایمانی حتاغ
دو شناکان لنبکی باکنت صبدقی شیا
بیس حکایت هاتای افسانه بکوی باصراغ

جوشش سایه دولت در اسو حالیف زالکم وقف بلعوار کارم ورار شیف
ست زنار ان خوش رمس غوبی شعب نقار ثابت درنار زیارت دل الکیل ارکنی
حاصل از کار مار که اسباب سروی ارکنی بعد از ش کار کار اقتای کم اوان ارن
کرده در عشق دل ز ارتب المور الکار ابرو آت در هنا بر پدر ارعرض
هرکس صحبت حق بروا سیا الکی کیت اب شاهان سرلش ال رون
رزم خاصیت در خیالی زاعالی شو ... در بید باود آوران در ارانسی ...
بتو زرات میکند ار لسنوا بد ز اراک کفت کوناید ماصرف بدم ... بارون

بر ور ار کار سب ... بر ور بابان
بر ور بابان
صیدوش وکار ...
جان جانب درانید
غنچه باراناداوخ
پر یال یاز ار اوغ
دل دکر بر ماغ
صبدقی ار شما
اف بار کوید

حرف القاف

بیداری که حد ما در دکشید از عشق … بیمارش تنها را صد هزار از عشق
شبها زمی بجای باز خرد تن سهار … رفتار دیشب من راحت دیدار از عشق
از مهری بجهان اکنون رفاه بستیز … پس چه هست کجا این لطف جلال از عشق
جانا من بغتونی که هزاران نفرهای … شمشیرش بجان بر آن هزار از عشق
مهوشی بد عشق را رسانم احوال … دلتا با بجز اکفت جنز مراد از عشق
مجنونا چه تعلق که رقیبان باز شنید … صد لیلی مکن بد بلا بار از عشق
لب تر ست همه معنا دل صدقی بشمار
خواهستی که بد نم بار از زین از عشق

جان شنیدست بزم لاهوتم بعشق … ان جا فرهای شد رسیدم بعشق
من رسیدم تا بجان دل زندمی … نشئه ترا بر خار انم بعشق
… راحت از حضور … می توانم از دکیتی نم بعشق
زور این جندم را رات شد … بشمار او کار بشد انم بعشق
کفتبان از قصه کبر از مای چنز … بر تو ساهند عیش ازمانم بعشق
بر سینه آینده سالاریت هفت … دشتاری نحس تا تا نم بعشق
تا سر بینی جهان ابنه زار … دل شکست زر زر در بانم بعشق
این همیدانست جهان نخت شنا … خاطر رجید بخوارم بعشق
صد هزار اسرار کفتم این جهان
بشنو بدان کفت صدقی نم بعشق

من بدرکاه سروری شد بروان حق … کفت اسرار بر همین فرمای از ان حق
سوخت بسیار تر دمن بیران ما در ذکر او … جان شنیدی بنکر بیمار فرمان حق
کشن برابا بر زراعت تنها دود اکنم … دار محنت جونکه بجا آتش نمود بدان حق
رفت رفت آمد غموم از مرک رنجم علاج … خاکرزان بر جیدار خاطر شکستا الا حق
بین شاد لبار عبرت زان فرداو دام … در کذشتی تا بر س فرما بیا رنشان حق
کار بد حوبان بدایت دار اتی رفتار … بشرح داد این رسنار ز بنوا یاران حق
بر دلم صدقی هزار ازار زد را این ما
در نز دارات زیر بر باد کن خدانا ران حق

حوش نقش ار که نبد از نت فرسا بان عشق
دار دلم پرور و فرخندان عشق … بخشم
… او ارد بیدور ایم … بارش هاش پیست
میجوران بعشق … حفظ یاف جام صحم شعلان
… متعکس خشم … ست
سید بزد و در بنجانه کن شتابان عشقه … از خمار یست تا بسه حقو تمام
شاه ان ای بعهد از مانو … چون رسلمان عهد از ما شاهن
عشقه … تا بجا مهرادر ان زنا ربمال
حان نت بد خفت از مای هر خنداننا … بر لطف اواز ایجان زرد در شتا ان عشقه
من بد بغمه از خدا کوید بستر طی بای یوست … نیک بد جاکف هران زرد و کنما ن عشقه
بر زنادان فرقتم من عهد از مای زال دوست … در دو جهان نباشد فراغت تر تم ازمان عشقه
من زنکو بان محمد و الحسن برد و رسم … فخر عالم نکته دارات ان محمد کان عشقه
در نزان و بان غار ای فخر رسل اندیشه … کرفنا دید ار صدقی جان او ست ایمان عشقه

فروشان مکند میخانه فرما … مبادی ان بت ترسا شمارم
زعشق جیفار دان دلها تا که … همینا قرب اتش تا احمدارم
تماشا به تو اشوی فرستار … بر فتارش نوازان برکنارم
درین جا زم عرفان را ببیند … برفت دیدار دلبر همه بارم
بجامه افسون خوبان از مهوشم … در میخانه ملکتاری نزارم
ز فیض نزدم ان دانا … رموز نقش خالیکی تبارم
سرانجام از برابینی نویسم
نزا فرکیت صدقی را آزارم

بدارد انجا کاری مبتلا شم … نخورد بار غم داری فراشم
مشو چنز ند آرد داد زودی … عبدانم کسی یادی خراشم
برای آن عهد رازم تا هر کیتی … نمایش با فسونکار عهد اشم
رخت مسیر و فلک خونش توانی … شفق خندانمی بساز خا نم
برس فریاد بیمار آن عشقم … نبض سردی خاری نزاشم
تو کسر چو آشنا باید هست دعوا … مکن جا بد بپا زیری کجاشم
بهمتا بر نکو بجم چو د صدقی
حساب ایزد دانا کداشم

خدا افریده در بجا زاست دا فرینم … کدابان رفسو نزاشرما این دارینم
هزار افروخته دلی دیم کمتر بار رسولا … را همسایه نشین و دین بر در دکینم
سبها زار هر نفسی که غم الوده زبانی … فراسنکار عشق از ما نمود آدم رهینم
مبایداز مداد از همینا علت دعوا … نمیداند کجاست نقش این بیداد که رهینم
زلیخا به فرسامان دور امان یوسف را
بهنکام فنا دست جاکت صدقی خرسینم

حرف النون

ان دای غم فکندین هذا جنون العاشق … غاربها ازهر مکن هذا جنون العاشق
هست عاین شما ظاهر و باطن وحدتم … همت شنبا رفت کجا این هذا جنون العاشق
اهل عرفان کامران چنزد خرد صونیها … تاب دلها را ز افرین هذا جنون العاشق
دلکی شتا نارکاه ایزد هما … در نظر بکار روا بین هذا جنون العاشق

گفت حالم هر بهوشی از عشق او کیتی مرا
راز صدقی هر عاشقین هذا جنون العاشقین

دل خرابست کوه غم بر پایه بدین زندگان … سر دادو هنگامه از چار فضولی نیما
گفت سبحان الذی اسری بعبده فرمود شد … ازد احد الست همین خواند شمار از زبان
ظهر بذر افشان بود از رضا منتهی یار … انی خلق السموات والارض ما خلقت بتان
از خدا او جسته شد آفتاب لانزال … با تجلی بر زمین کن کل من علیها فان

فانیم از عشق یار جلفتیم ابدان خلق
صدقیا امروز جشنیدم مرگ تو گت و یاد جان

خاتمش نقش دار عرفات … صفاتش بر بنده یار اتفاقات
بدیند کار از مایش بخشیم … یعنی جنبش رستاب خولان
و ستادی راز انتهای اسرار … زمق دانسته ام نزدیک تماشات
بدیمار رشیق تاب و توتیش … شناخت آن ماو صحبتش بستان
بخلوت رزا آموزند فوادیم … و است بر زا سنعداد ازعان
مرا ما نیست جان نست همتش او … که بود کار شهر امید جبرال ان
منم بر عشق سالار بیا خبر … هنوز رتار رفاد این شان عنوان
شدم بر گفت انا الحق هم بخوانیم … شهود مارای الموجود اکوان

لطف رضا دارم که صدقی
گذارد دل بغم بر تاب اخران

بغداد در گذار ند بوی زلف عنبرین … شکار تار رحیدان وصل کمترین
دلفروز این تا کش سوز شم از نکاه … بیشمار دو زاد تخته جان بدون زمین
شیر انگور از بط ابه پیاله در منیان … من چه دارم روی محبوب فانی زمین
لشکر خط بر عذارش تا رها زندان بجانت … میر سند خار ابعشقی راز نسیار زنرین

صحبت یاران بنکو صد هزار صدقی مباش
یار وا امید اعتبار این سخندان آفرین

یار بنا بیا مید کند همین ذن ان … بدینه شمار عشقفش بتزار کرد میدان
شنا حتی خنداند کنم بدن مارا … بر شنوان بردم به نزد دبیر مردان
نوازش دل فزا بود زکوی سرور … رسان گوار و غم رها نمیده درمان

سر بمهر آن بنما بدهر کمانی یارب … زر زیر انداختند سوی ند زهر اربت
دل بجانش تخته بار فکار یارا زین بتان … بر غیرت صفوت ذز بنش در بتان غیب

حرف التا

بر فتن در کدام ای سوی باز ار ما کجایست … عداوت نارو افسرده دلدار بین بجایست
هزار مینی فسون در بن باز دشتم بابا … همان از اده کن یارب خشید شنام جایست

من از عشق کیت فرجا یم کجاست … رسیدم تا بر آب آیم کجاست
کنا ید جلوه ایت ای بدو رش … همه آیین بیر آیم کجاست

دلا لبر زار از روصالست بمحمودی … که آتش نج باید بر همین ازنده همچنانست
بدل ننک ان زدو غم بدم مرا چار دبخش ای … رواز پیر ما چیزی هنوز افتاده او زاست

بجا رها نیار دم بصحبت بر در از رفت … اکنون تن در سنی زر کرنی یار خفت
از زمانم بدن پرد بن جنون تا رم … بیشم هزار زند ابیر ابیک فراغ یار نیفت

سراجیوی خرد بمیدان مکن بی یار بان … روان آشوب رهوا جنبش تجلا بیک اجلالست
فرس بیدان عشق زما جمال یار سترک فرح … شکاف لاجند بیداری هزار اربابه ینابست

حرف الثا

بانوا اشوبان عشق در جا بید دم بعث … پرد از بر دان خندار شمیر نید خرابد بحیث
از بجامه در جهد کار ای نقره ریش فرنکتا … باز کاشهد بسر و ران جهیز کمزند اسر احدیث

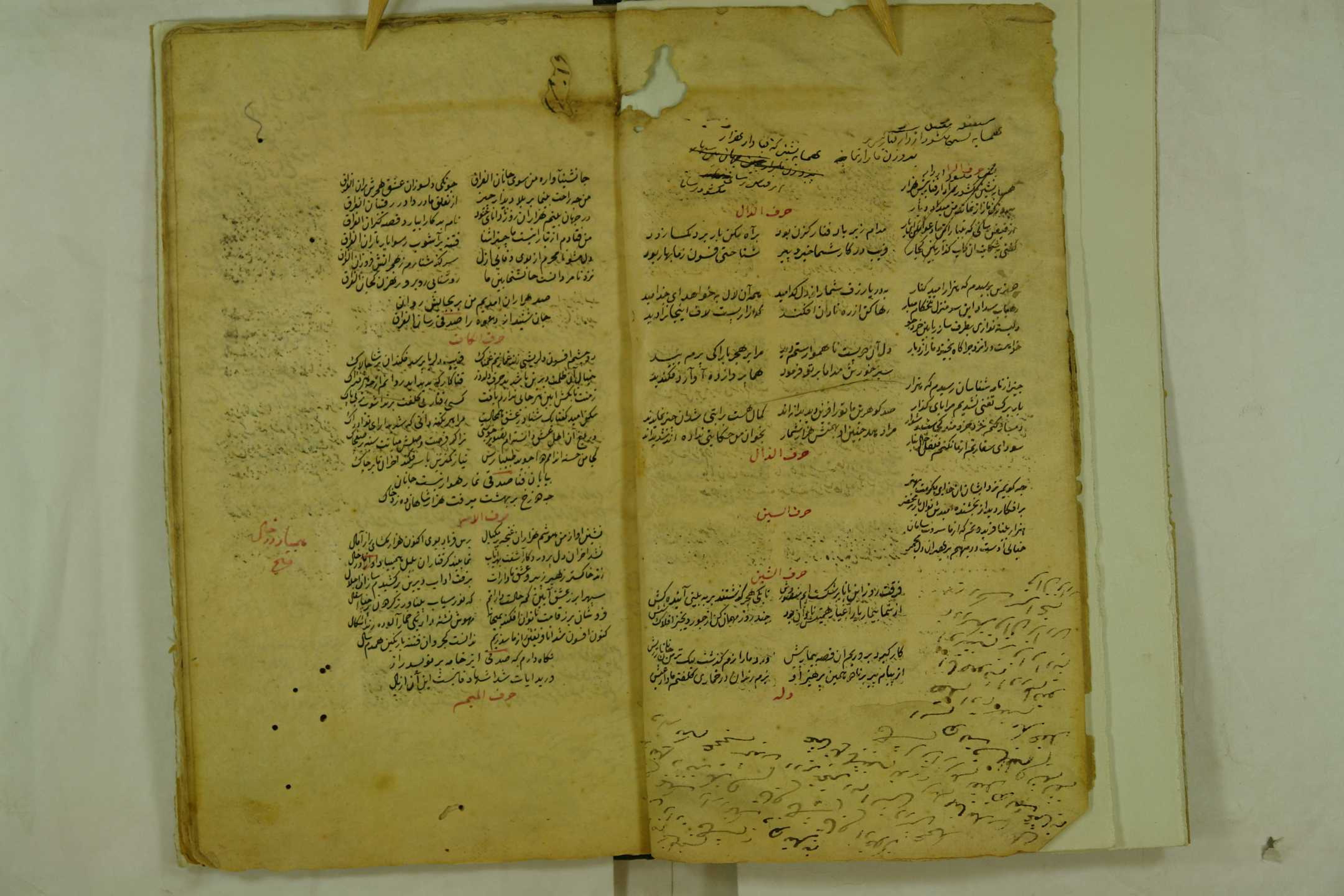
حرف الجیم

بیش ما دریای عشق فرسا زلب کو بدیتج … ناگفت امید مافانی شمار در حر موج
بر سنم افکار رهاد ز خبر لطفاو … از خیال تنگدار رها و رد دریا بیج

حرف الحا

فتادم وقت خدنین شفق فیض امید صبح … که هنگام نیاز ا و ا رمیدن یاد افلاح
خدا بر عشق آیندی بدل این ها دیدار … شهود ر و شنای زنده کانبان نسیج

حرف الخا



[illegible] تا [illegible] سخن نشود از [illegible]
بدرون [illegible]
همای [illegible] گزین دارد [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] سبز [illegible]

حرف الرا

[illegible] مشعود ابرار
همای [illegible] کشور [illegible] هزار
[illegible] از [illegible] من [illegible] و یار
از [illegible] که [illegible] بار
[illegible] ان کتاب [illegible] بگار

چه [illegible] بدیدم که هزار امید کنار
[illegible] این سو منزل [illegible] مبار
[illegible] بطرف [illegible]
[illegible] دار [illegible] بخشید [illegible] از [illegible]

چنین از نامه شناسان رسیدم که هزار
بار [illegible] شدیم مرا بای گذار
[illegible] شد [illegible]
[illegible] انکنم [illegible] بار

چه گویم نزد [illegible] که [illegible]
[illegible] بخشنده [illegible] نوال [illegible]
هزار [illegible] که [illegible] دست [illegible]
[illegible] دست در [illegible] بر [illegible]

حرف الدال

مدام زیر بار فنا رکن [illegible] بود — بر آه یکی بار برد [illegible] زد
[illegible] در کار [illegible] خبر [illegible] — شناختی [illegible] زمانها بود

به دریا [illegible] شمار از دل که امید — همه آن لال بخواهد ای چند امید
[illegible] از [illegible] افکند — که از [illegible] این جا [illegible] دید

دل آن [illegible] نا همواره ستم [illegible] — مرا به هجر یار [illegible] برم [illegible]
[illegible] مدام [illegible] — همای دارد [illegible] آورد [illegible]

صد گوهر [illegible] افرین بید [illegible] اند — کمال [illegible] شدن [illegible] اند
[illegible] بهشتش [illegible] شمار — بخوان من حکایتی [illegible] اند

حرف الذال

حرف السین

حرف الشین

فرقت روز [illegible] یار [illegible] — تا کی هجر [illegible] بر به بینی آینده [illegible]
از [illegible] یار [illegible] — چند روز [illegible] دیگر افلاک [illegible]

کار [illegible] قصه [illegible] — [illegible] دمادم [illegible] گذشت [illegible]
از پیام [illegible] همین پرهیز [illegible] — [illegible] رندان [illegible] گلگفتم [illegible]

وله

جان شنیدا واره من سوی جانان الفراق — چون کی دلسوزان عشق [illegible] الفراق
من چه راحت [illegible] بر بلا [illegible] — از تعلق [illegible] دار در [illegible] الفراق
در جهان [illegible] هزاران [illegible] — نام [illegible] قصه [illegible] الفراق
من فتادم از [illegible] — فتنه [illegible] آشوب رسوا [illegible] الفراق
دل [illegible] از [illegible] ازل — سر [illegible] الفراق
نزد نامردانست [illegible] ما — [illegible] الفراق

صد هزاران امیدیم من [illegible] روانی
جان شنیدا از [illegible] را صدقی [illegible] الفراق

حرف الکاف

در چشم افسون دلربیی [illegible] — [illegible] دلربا [illegible] خندان [illegible]
[illegible] ظلمت [illegible] باشد [illegible] — [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] این [illegible] — [illegible] تکلف [illegible]
[illegible] امید [illegible] عشق [illegible] — مرا [illegible] دانی که [illegible]
[illegible] از اهل عشق [illegible] تصویر [illegible] — [illegible] میان سینه [illegible]
[illegible] احمد [illegible] — نیاز [illegible] با [illegible]

[illegible] صدقی [illegible] جانان
چه [illegible] بهشت [illegible] هزار [illegible]

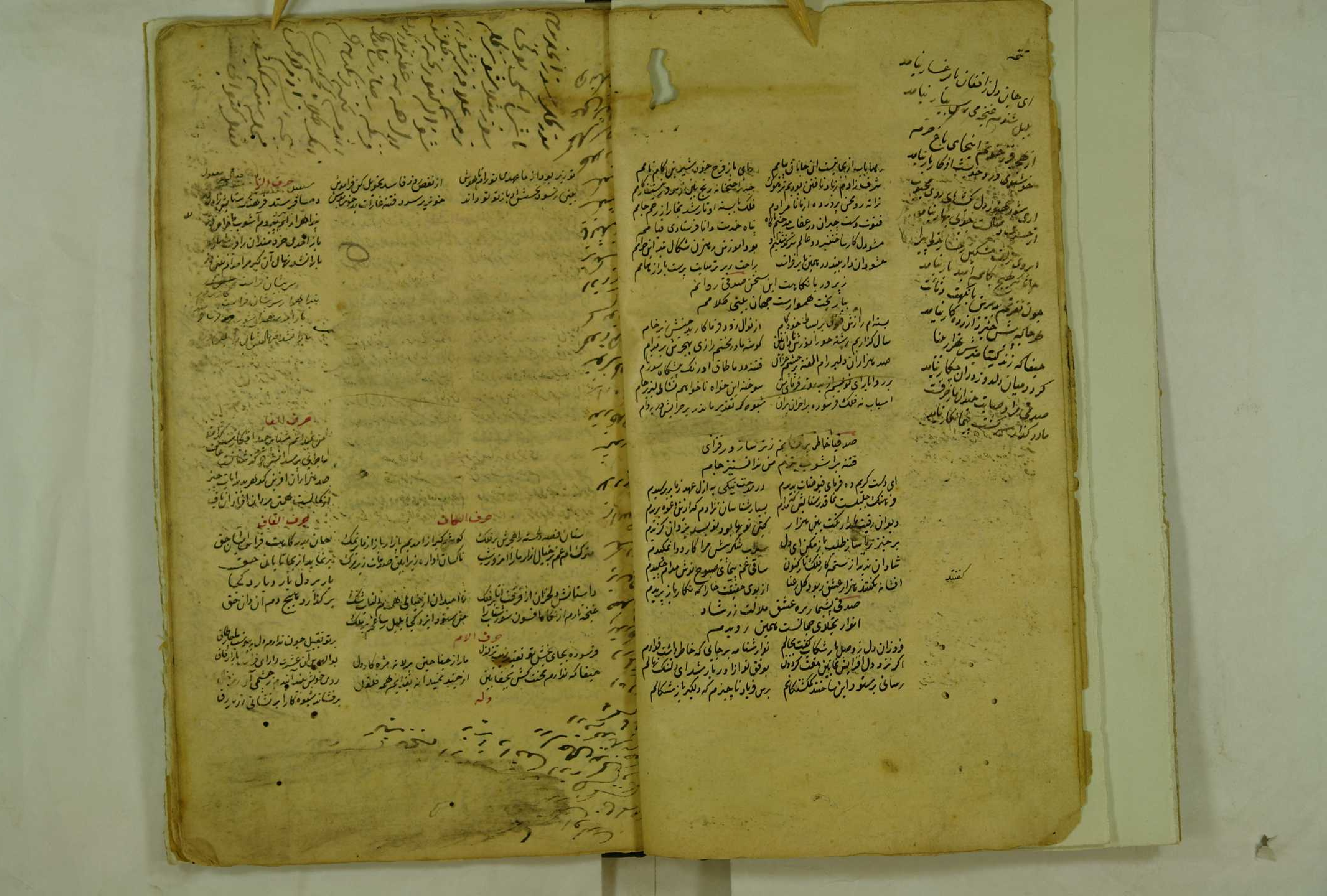
حرف اللام

[illegible] من [illegible] هزاران غنچه [illegible] — [illegible] اکنون هزار [illegible] آمال
[illegible] دل [illegible] آشفت [illegible] — [illegible] گرفتاران [illegible]
[illegible] عشق [illegible] — [illegible] آداب [illegible] اجلال
[illegible] عشق [illegible] حالت [illegible] — که [illegible] خیال
[illegible] قامت [illegible] — [illegible] آلوده [illegible]
کنون افسون [illegible] — [illegible] فتنه [illegible]

نگاه دارم که صدقی [illegible] راز
[illegible] شد [illegible] ازل

حرف المیم

همیشه [illegible]



تتمه

ای جان دل از فغان یار غار بیامد
بلبل شنوده غنچه می پرسی بیار بیامد
از هجر قرار چه تمم اینجای باغ حرم
خوشبوی در چمن شب از کنار یار بیامد
ای شور چشم دل کشای روی محبوب
از حسن و جمال خوبی بهار بیامد
ابروی زلف مشکین رخ خط بیلی
... ... کامه امید یار بیامد
چون نغز خم ... با کیفیت ذات
... ... خبر زار ... ... بیامد
حیفا که زندگیت هند ... ...
کرد در میان ... زوزوزان ... بیامد
صدقی ... ...
مادر کنار ... ...

رهنما باب ازین نیست آن جانان بیابم	جای بار فرح چون شیرین کام یابم
شرف زادم زیاد یافتن بود هم ترجمه کرد	چه زحم خانه رنج یابن زبود رخت کام
زانه روحش پرورده از زمانه مرادم	فلک بابسته او نارشد بخار از رحم جام
فنون دست چیدن در عفاف مدختم کاه	پناه خدمت دانا فرستادی فنا مم
مشو دل کار ساختنید در عالم سرکشیم	بود آموزش رهزن شکال بند انجام هم
عشو دان دار بیند در همین بر ...	راحت رو ترحابت پرست باز بهام

زیر و ربا نکایت این سخن صدقی روانم
یار بخت هموارست جهان بینی کلامم

بنام راز کشی بر بساط چون کام	از نوال زود فرما کار بدیش زخام
سال گذارم رشته جور آموزش دانش	گوشه باد رحمتم رازی بهجتی بر بدام
صد هزاران دلبر رام الفته چشم غزال	فتنه در ما طاق ادر نک چکان سر دم
برد ... ... فرمایش	سوخته این جواه ناخواهم ... بزم جام
اسباب نه فلک فرسوده براخران بران	شیوه که تقدیر ماند بر چراغش ... دام

صدقیا خاطر برفانم زنر ساز و رفای
فتنه بر آشوب بخشم من بنا فتنه جام

ای دلت کریم ده فرمای فیوضات بدم	در رحمت نیکی به ازل عهد زیا بر رسیدم
و بهانه جلیست ما قدر شناسی نکردم	بسیار شناسان نزادم که ازین غوره بردم
دیوان رقیب ... ... بی هزار	کینی نوجا بود نو بسند بزدان کردم
برخیز رقیب ساز طلب باز مکن ای دل	... شکر بیش مرا کار دوا نکردم
شادان بدیدار ستم کار فلک تا کنون	ساقی غم بیمای صبوح نوش مدام چکیدم
افسانه نکنند هزار عشق ربود گل رعنا	از بوی حقیقت چار که نگار باز بریدم

صدقی بشمار ره عشق ملالت زرشاد
انوار تجلای جمالت همین ... دیدم

فوزان دل ز وصل یار شکایت گفت بجالم	نوازشنامه بر جای که خاطر داشت فدا دم
اگر نزد دل فراقش عاشق مغت کرد دل	بوفق نواز اورنا رشد ای فلک ...
رسانی بر شنو دارد این ساختند ننگ نکنام	برس فریاد نا چیدم که دیگر باز مشکلم

... ... ماعهدی نو رانم هوش	از نقض و زفا سد بحول کن فراموش
... ... بازنو نو رواند	خونریز رسد و فتنه غارات بدخو نریش

حرف الزا

مسعود ...
دمساز رسید فرهنگ شتابی زاوی ...
نیز اهرا ادامه بیچیدم آشوب طرازی ...
باز آمدی خرد مندان را ...
بار آشنه زیال آن نگیر مرا مدام ...
... ...
... ...
... ...
... ...

حرف الفا

من ... غم ... چه ... ... گرفته
ما طاق ... ...
صد هزاران آفرین کو هر ... ... حیز
از کمال ... ...

حرف القاف

جهان ... کابیت فراق ... حق
... بعد ازیجا تا پایان حق
یار بر دل بار و بار دگر
بر گذارد ... دم آن ... حق

... تقبیل چون ندارم دل ... ملحاق
... آن عشرت دارای ... باز ... فاق
روح خویش ... آینده ... آن ...
برفشاند شیوه کار ابر ... زر ...

حرف الکاف

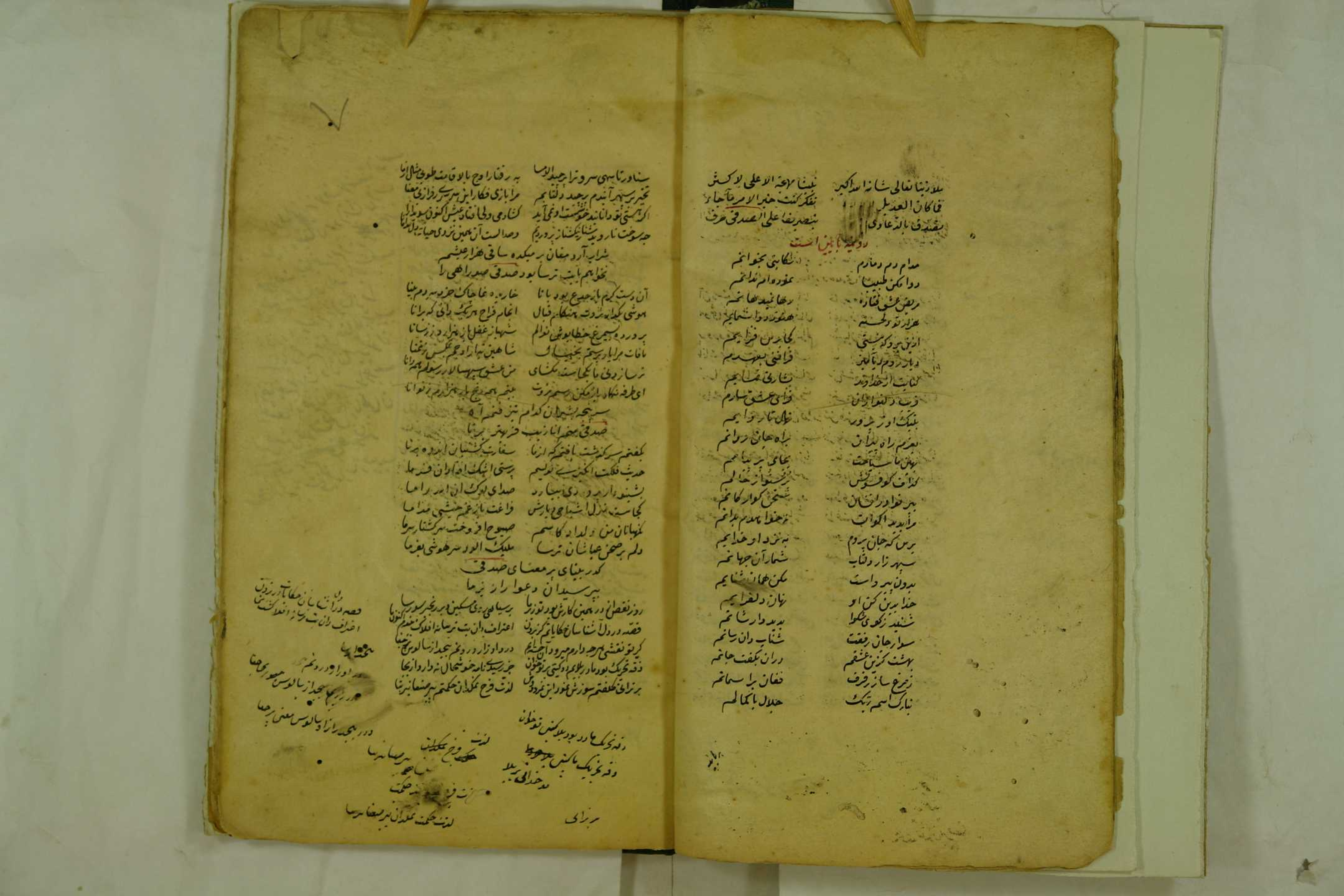
نشان قصه ... ... رفلک	کوشه کبر ازاده بیم باز ... ...
... غم ... زار	ناکسان ادار ... ... زیر ...
داستانش دلخراش از ... فلک	نا امیدان ازخیالی ... ...
غنچه نارم	جن ... ... بلبل ... ... فلک

حرف اللام

... بجای ... ... زدل	ماراز جفا چنین ... ... کار دل
حیفا که ندارم ... کش ...	از چند ... ...

وله





بلادنا تعالی شانه الله اکبر | نعتنا لامحة الاعلی لاکثر
فما کان العدل | نفکر کنت خیر الامر آجار
بصدق بالدعاوی | بنصر بغا علی العصد فی عرف

دو بیت باین است

مدام درد درمانم | نگاهی بجو انم
دوا مکن طبیب | نمود و ام نداتم
ز رنج عشق قباره | رها نمید رها نم
عزار تو دلخسته | هنوز دوا شمایم
ازین پرد که مستی | نگار من فرا یم
دیار درد ما تبز | قرانی به عهد دیم
کنابت از خدا وند | نثاری همایم
ز ب دلنواز ان | فدای عشق سارم
بلبک او ز ردو | نهال نار و ایم
بعزم راه پیدا ن | براه جان روانم
بهش ما ساخت | بجای پرنیانم
کذاف کوه فوتش | ز رشتوا ز حالم
بر غوا در اهان | شنیح کوار کانم
مرأ بدید اکوات | ز جفوا همدم بدانم
برس که جان بردم | به نزد او خدایم
سپهر زار و تاب | شمار آن جهانم
بدون پیر داست | مکن همان شنایم
خدا بدین کن او | نیاز دلفرایم
شنید زکوی شکوا | بدید دارشانم
سوار جان رفعت | شتاب دان روانم
بهشت گزین عشقم | دران بکفت جانم
زمرغ ساز ز قرف | فغان برا سمانم
نبارک اسم ربک | جلال با کمالم

١٢٠

سنا ور نابهی سر و نوا رحید الوسا | به رفتار اوج بالا قامت طوبی مثال اما
تخیر سپهر آمدم رحید دلقایم | مرا بازی فکار ابن سری رزازی معنا
اگر هستی تو دانا نید خوشست ونمی آید | کشادی ولی افتاد عیش اکنون سودا ل
جه سوخت نار و بید شنا نکشاز ز رویم | وصد الست آن همین نزدی حیاء بدل ما
شراب آرد مغان ز میکده ساقی هزار عیشم
نخواهیم باید ترسا بود صدقی صد راهی را
آن دست کریم با جمیع بود یانا | خار ه نما حاک حزه سر دم بنیا
هوشی بکدا برزت بهنکام فبال | انجام فراح هر یکی دانی که برانا



اوروق معصوب صوفی شد ریا کار زداو | سجدهٔ اصنام بار حرقه پوش اعجاز لا
حنک ناب نقاب حیش هنکامه اورد زور
نقش نکش صدقی باما خجلهٔ جد راسے را

حرف البا

کل بوبی ز کشن لوف بهشت آید لبیب | بلبل ده افغان نکهت بر داز فریب
مهرافت بستان لطافت دم دم فرباد | غنجه نکشاد راز دانش کار شکیب
اورده برسیدم که طرفسار خطا جوی | کرد د تر نسیم مید دل مجنون طبیب
نوا هشکر تقیه و صف راز نکوم | از عشق کنان جا و خنون ناز غریب
اتش زن نزور کدام شناخت صدقی
حنیفا که نیاغرور افکار بد نکار قصیب

مردم چشم نزادم که بهزار دلبر آشوب | د سینه بد صالست مرا هر آشوب
تا حیز دیاد دیکار است دیده روزی | در مد حت رس فتاد بلاد بد آشوب
دلم اهد دو واسا نکنم از دم عیسی | روح القدس تو عشقت مرا نطر آشوب
من کرار حذار دراب شاز جلالم | هم جوهر زتو با کبر ادا شاید آشوب
فار و قهم زبانک رمیمز د که خدا بین | خد منکارا بکر بر دزان فر آشوب
مجلس با زخواص بن علیم که سخنان ز | رفتار از مید جند و خاقان آشوب
شا نیفته بهزار مجرم اسرار دو کیتی
دانستم ره صدقی بخیال بکذر آشوب

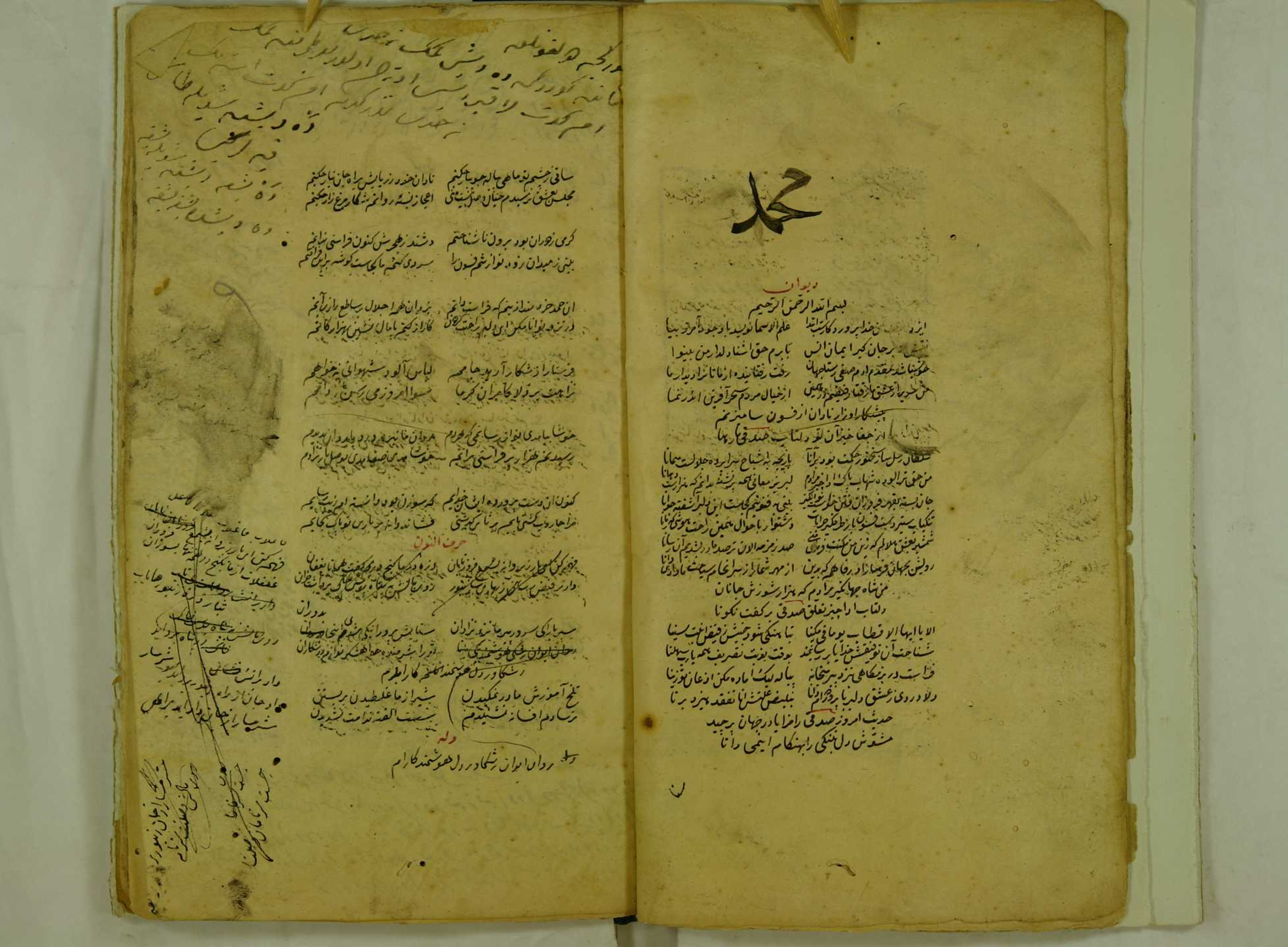
حرف التا

بهنش آن ذات اوست کان | شناسنا بارکاه ذو الجلالست
صفاتت کو ید الحق بار لئے | شهود قدر نش ان لا یزالست
حدیث صورت معنا بخلقت | صفی الله آدم لیک قدمست
وجودش زسپهرانا بفیضم | حذا بر ورده ما عرفان شانست
بجو هر دار عشق بر بن صدقی
کنوز اسما بکفتم ایزدانست
سر در اهی زود دلتا رای اوست | بر فکار ایزد مبادیدای اوست
بکذار آینده با صحرای عشق | سخت سامان از فراق عوای است

جلد

کل بوی از زنبلاف بهشت آید لبیب
بلبل ره بنفغان رو ران نارزیب [illegible]
از خرافت بن یابنم رسم زبانت شکیب
از غنچه بکنن در لب ناز فازرا
اوردر بیسدم خدی هنا کار شکیب
سنا بار صبه وان نفاسب کیفون
از خانه بورن کار سر ار فریب
از عشق باز قتن تکن از ما لهمان
سبب عشق بملامت [illegible]
صدقی کدیم ما شنی بقصد ناز حبیب

بابید از دل اوبر | بهر ورد آلمم
ز وصل یار ارد | جه کیر ما نوانم
عشق برا عشاق | بجای بیرقانم
ترانه نیست سرور | ترنند پر ورانم
پرست باز کفتش | فراستی زنانم
بود رموز عرفان | زعزم چشم یارم
نکار بر ید بیما | صبوح جکید جانم
فزای دل ندانند | عقاب نار ادم
عنبر دان حکایت | روانه بلیما یم
محمد عهدی | برانه رهسوارم
دوازده رهابر | زبان بستر آیم
نخاشی ناک ان | کنین بدم عمایم
مباید از بدیر یش | بهر ما سلالم
کذار تو هزاران | بدین وان رهایم
بروز کار بیراث | کمیت ازین بایم
جه سازه مرا صدقی | سخنیران کویم
بکفت هر از معنا | مراد بربیر واستم



محمد

دیوان

بسم الله الرحمن الرحیم

ایزد [illegible] خداپرورد کار تب ابتدا / علم الاسما نوید با وجود آمد بنیا

نقش [illegible] بر جان کبرا ایمان انس / تا برم حق اشناد لدا من بینوا

خوشنبا شد مقدم ادم صفی برستجهان / رفت رفتا بیده از ما تا ز دیدار ما

من خبر یار عشق باز قنا فهم درینین / از خیال مردم سحر آفرین اندر نما

بیشکار او ز ار باران از فنون سا منزنم

از جفا خیزان تو دلتاب صدقی رها

سلطان رسل سازنده حکمت بود برانا / بازیچه به شباح سرابرده جلوت سما

من حق تر الوده شهاب پاک ا دجبر ادم / لبریز معانی همه برنشد که بیزارت دیما

جان بسته تقدیر فر دزان فتن خلوت نوابگیر / بنیچ فنونیم کجاست این دلبر آشفته جولا

تکیاب سیر دست فنون بازطفکر حرا / دشنوا رباحوال بمیین راحت بهوشی گرمانا

شمشیر تعشق ملائم که زین من نکنت و من / صد رمزمه الان رصد ها درشدیم آن با سانا

روشن بجهان فرمان داد بر قاهر که بدین / از مهر شعار از سرانجام سیاست ماداد دانا

من شاه جهانگیر را دیم که هزار شورش جانان

دلتاب ار اجیز تعلق صدقی رکفت نکونا

الا یا ایها الاقطاب یو مافی مکینا / تبا هنکی شود جنبش ز فیض انت سینا

شناخت آن توفیق خدا یار یاحمد / بوقت بوت تصریف همه یار سیهلنا

فراست در بزنگاهی بزد بر بیخانه / بیاله لیک اماده بکن از عان تو زینا

دلاور دی ز عشق دلبر یار دوران انا / نبلبض عشق انا نفقد بیزد برتا

حدیث امروز صدقی را فزا یا در جهان رجید

مشوش دل بنکی را بهنکام ایمی دانا

[illegible]

در میان از سدره سامان برهان کمترنان   کام کاری غبطه فرما رستودم جانستان
زاد و صفم در همین طوبی لمن ملک الکریم   غنچه در اعبد ما بودیم برین و ردم زبان

بکام وصل آن خدا درین جنون   زکوه کان و بید خیال رو بجنون
رشال ماز زمر شکایت ایچه سوز   غبار ناب بنا نجا عشق فنون

ببر بقدح عشرت نوش ترین   خلاصت هم پرست ملام تواین
گهرش که بید بعد من جدع شد پرور   بیران نیش میکده همواره شین

قصد بر فرمای جور دهمزادی غوغای من   فلفل رهد کبی چشم بیمار اغمای من
مضطرب حالم که ازنار بلای انجابیا   یارش اعتبار بش یارش [illegible] ی من

بر دو تحت کر بروش ول ازنجا بسم هجان   دردو جا دردا دو برین دراز هرش یاران
نادر و آن سوی خد وان خرند از هجیش   کرم سر در الفتیم هنکام ذات دلکریان

حرف الواو

ان خدالتش صنعا تحم ثمرات بازدان او   ریکالش صانع قدرم نرو همتش اید
بر دهما خدزم کجابست ای عاریارغ بو بکر   بین آن کارش بوده پیش جرهد ذال او

شاخ صد جرک و بید باریکت تاهزاران لو   رازخیان ادا او قنده حد ایاران او
بیتنا بد بخین از نبکت اوش نکفت حق   نقد رخم سیمین اهکنف به بید ایشان او

حرف الها

دانا بزم سکین ساخت احتدار نمش   مدد کاریکه هردم رسفارت فرش ناخواه
ربیش طاف کرهزان نبار عزم راهی کن   بیاش خامه اعجاز شد برا ولا بار جاناه

حرف اللام الف

عیش مارا جهان کرچه کرفتار بلا   اب رودی همه یکسان زاد بد ولا
بین اراش عازز نقد رورقه جنبش   رود نالش که هزار دابسند کا علا

حرف اليا

[illegible]

[illegible]

نقد هنر با جیقار نزد نکاره   نقشیم تغنای بدکونای لذیذ
عیب اتمه سکا حالنی بلدیر دیکنه   شهنامه طوطی شکارای لذیذ
جویان هنر خامه نظمنده بولنسه
صدقی بولا وار بیرای لذیذ

حرف الرا

مسلک فقر غنا عالم یکا نمدر   اعتدال ره عرفان ایر میزانمدر
اکور اشغه همتی راه پیردن   صبا تبلور نسته ار نعید احترانمدر
دلبر اکبر سیم قوتیه نقش بیعت   حالنده قوس فلک قبه سی نکانمدر
بلورم جوفه کره زنخله لکجرنت حابم   زم کل نازنیاز رعوت انعامدر
سکا نخش ایدریکم مهر محبت ذره ده   بعدرا عرض اند دنوند همر بها نمدر
بینا بر زخید رقطره عشق ودیمش   چشیمه سیلاب نظر ده نهم ایمدر
مهر عشقه ناثر لیدوب هراکجی   سدره معرفته عقل کل ارشانمدر
الغرض حکمه خدا عشقه زاتدیج   نکتمه ایدین اول حیرت سیماندر
لب تکرنه هزار معدنیه ده وکش اجمنس
غنچه ده حکمت بولانه همرا تمدر

قسمت حس قسمنا ایلم حاصل بردر   نابه فیض خدا دهمه قابل بردر
تاکی روز ازل قسمت بیرد بنا   خشک و تر صانعنه دلبوده افل بردر
کف میزان عدالتدن الور توفیقی   فیض اندازه عرفان بله عاقل بردر
گور دولت اقبالنی هم حزم ایلر   اوک ثابت قدم عاقبته حامل بردر
ادم مانع دولت مراد لور فرط زکا   جوفه تا بلده فنون ره کامل بردر
دیمه بیخت اولانک طالعنه کارانز   نحس جنونز زمان فتنه سی قاتل بردر
مقبل دولته یوق حکمه عبث انزیشه   جاه مردار سفل بیشتری کاهل بردر
سعی ناحقده سلیمان دلده کنج مرده   عدل دار ایلمیزین علمه سائل بردر
صدقیا عالمه تکیان کوریور رحمت حق
کرم وشیردی تکمارونیه مائل بردر

سپهرک باره حوری شرف جوی دلارادر   تبسم صبح عرفانده نمکدان مدارادر
کلور تا سرتسر میدان قدرامدزش اران   نسلا نکت بولور دل بزم انس ملکت آرادر

[illegible]

بنجون ترک دیار ایتدک دیو سوغلادلر ایا — بیلور طعن ستم افزای دل آزاریمنک خار ادر
مریض علت عشقه نمایان اولدره ناچار — مداوات نجز انبض وصل آرای آثار ادر
رنبین نور سانیده ادر وارسته دلبسته
بو داغ نکسار صدقی برقراردن نکار ادر

صباحک جنراولدرو ستم هله دقنک نچه در — سنره وار مقده تعتر دکل الا کجه در
اره مغفه بولنور صائمه بو کون دنیاده — المزده بولنان نشه بی جو جوق هب هیچ در
بزه عرض ایتمه ریکی حسن دلا دیزایم — سر جو دادره دمهر امل بر نجه در
نجه لر فارشیغه سننه بر ردم انجلم — کیرلم میکده یه زوق اولنور غنچه در
قرنیک سنره حالن نجه تفهیم ایتسم — اجیلو صفره ایش به بدر یک بوجهدر
جیلمیدر اد حکیم و تبری جم لیلدره آخر در — صحف راکیه ررز درهمی صبور نجه در
بشر تیله فنا فلکه نسنک ظنونزات — بله مارلر النور بول صاعنه نقده قدجه در
رم نجراتز برافکار کبی صدقی بونجه
غیبس آوازه ایلمکده ترنم نجه در

کو کس هوای عشقی جکر داغ لاله بیلدر — دوشر شکاف کل بوی دلمانز اله بیلدر
نوای بزم عشقی شبستان نجایه … — نکاه دلربا مست بیهوش حاله بیلدر
همای فیض عشقه تغییده به اولانی — سیاه نجت دولت بلندکی آل بیلدر
نقاب روی زلفی کرفتاده صید حرم — کمند جای حسنی آثار نور هاله بیلدر
شتاب باده شتری شبابی بولدقی … — متاع وصل جانانه نمی بوق کالر بیلدر
دعا جیلیک کورنجه خرابانی میکده ده — جیران مبت غمت دستانی ژاله بیلدر
شعار جو نهوش بلاغته صدقیه صور
نصاب معرفت بت بت سیاله بیلدر

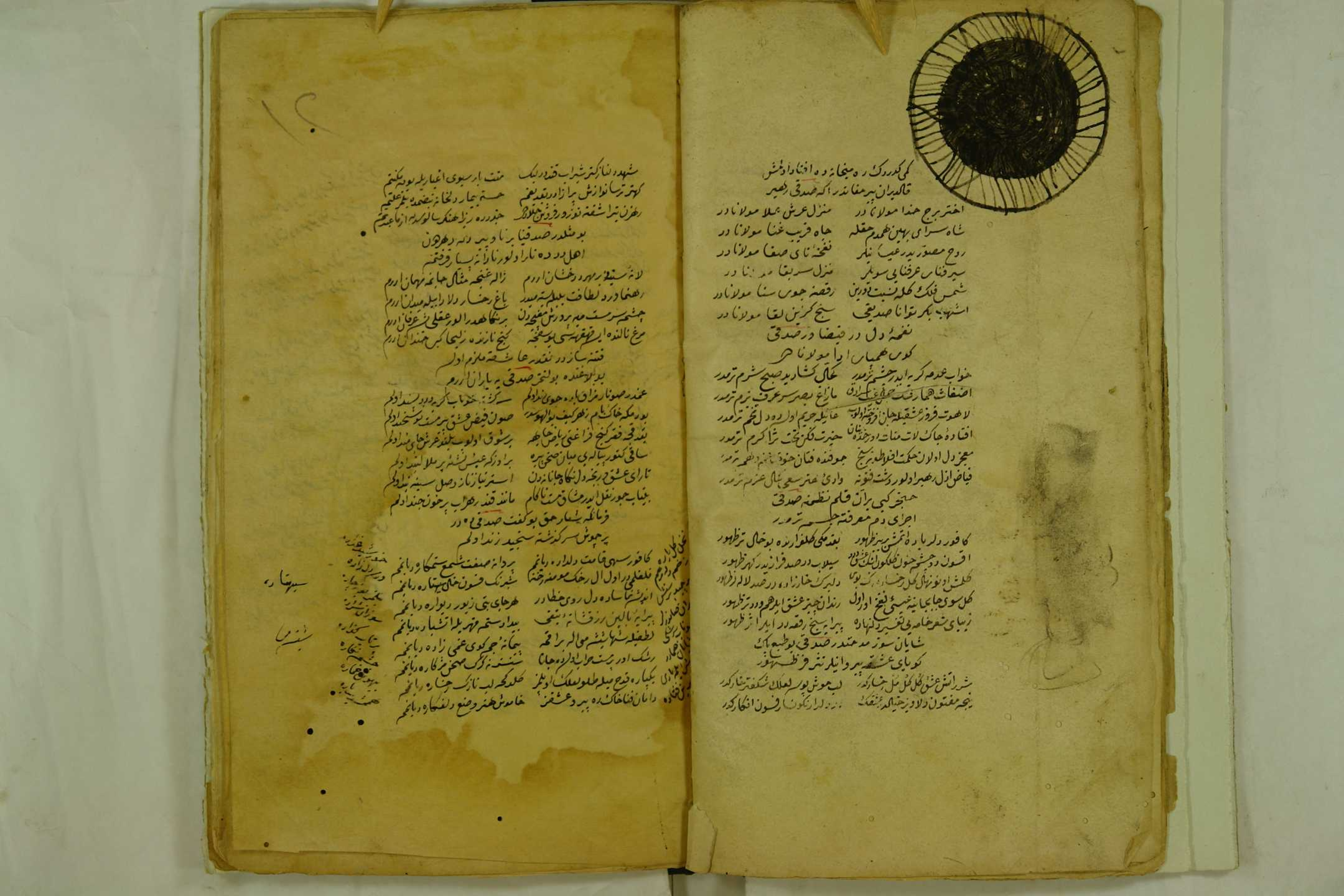
صنعت ایله دید طرب بزمه ترنم تیلر — سنسزای شوخ جهان عشرته پر جم تیلر
جام لبریز قدح پرسنر عشقده دل — منتی جانه ایدر بازده ادم تیلر
روی کلزار رخک شوقنه تار اولمش — سرده سودای غمک دفعه برجم تیلر
صوره ساقی که جرد نم سکا کو با اولسم — جذبه عشق ایله نالان فغانم تیلر
فکر کیسوی طرا ونله سخن کو اولسه
شانه نظمه صدقی دلره مدرزم تیلر

بر نظر عاشقه ردمال ملالک کورنور — جای امید وصالک نکا حجت کورنور
روزغا اولدره جانا بزه برج اختر — سر کونده فلکده نجه علت کورنور
مدرناجیزه سلیمان دخی اولسه در — تنکما مان اهل عاقله ذلت کورنور
طبع جیو دکی نقد شالمه یکسان او کسه — بذل نعمت ایدنک نفسنه قوت کورنور
جای بر انظر ایتمه تسبیح صدقی
خاکپای ره عرفانده عزلت کورنور

مست عشقز دره نجانه سی تر سار بیلدر — دلکشا جام فرح رندی آماده بیلدر
شوق صهبای لعل خانه ده زاده اولمز — نغمه زن پیر مغان دعوت بیماده بیلدر
میزبنا … زلفک نجر عشاقی داغتمه — شست و شوی بزم قدح الفت آزاد بیلدر
اهل صلت دل دره رهبانه مثال — جبهه روبت افکار بیجاره بیلدر
جیش غم تیره اعدی بر هلاکو چشمک — صید براز تشمیر بغداده بیلدر
حزن دل جای فکر تار عذرا اولدی — زم موسیقی سرو … بیلدر
طفل نوبسنه بلاغت کبی صدقی اونجه
طبع پاکنده هنر ذاتنده زاده بیلدر

شراب بر عشق نجون برحماره در — سندر کلام … خراب برکواره در
اد شوخ زلربانی عشق کد کار بزم — ادفور کتاب … سازنجا ره در
دمدر وصل عشق یارنامه در بکا — بیام روز عمر راه بی جنازه در
جهان خاک نشین کنجنه در قرار — وجهان … نازکور پاره در
نمایش جاه زار نا امیده جو — بکام جاه و دولت بیچاره در
نکار نخل سرفراز کل صد هزاره — مثال باغ سرو غمم بر نجاره در
نکاه آشنای سرمست نار اولور
نیاز نازنین صدقی نخاره در

رخ کلفام ایله بو سکت مزکان ایسه — جکیلور همدم احباب اهل عشرت دلبر
کوسترر کل کبی تصویرینی جانا بهزاد — عکس و مای ملالتمیدر حقا ذهنر
نبض … علل حکمته تاویل اولمز — درس افلاطون … فراق دانور
جوق رواز اولور اما دل بیمار اولمز — مرهم وصلته اولدیجه نبا نظر
اجیلان یاره دکلک دکه دروک نرمه — مرمن فتنه فشان کرنه خونابه کدر

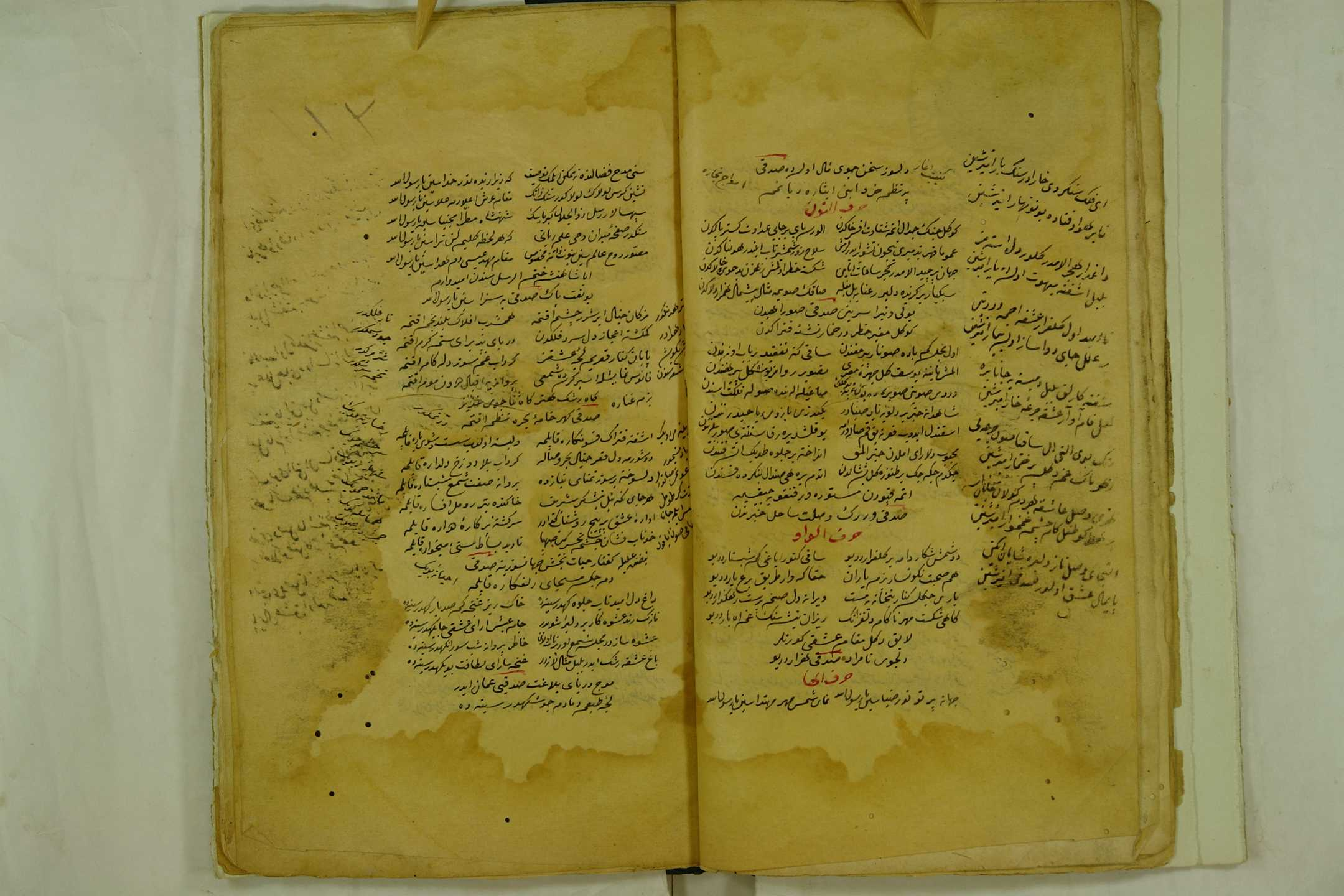


كمی كدروك ره میخانه ده افتاده دمش
قالدیران پیر مغاندر اكه صدقی رهبر

اختر برج هدا مولانادر — منزل عرش بملا مولانادر
شاه سرای بهین همدم حقله — جاه قریب غنا مولانادر
روح مصور ید غیب نیلر — نفخهٔ نای صفا مولانادر
سیر فنای عرفانی سویلر — منزل سر بقا مولانادر
شمس فلك كله نسبت قدرین — رقصنه جوش سنا مولانادر
اشهب بكر توانا صدیقی — سبح كرزین لقا مولانادر
نغمهٔ دل در فضا در صدقی
كوس همایون ادا مولانادر

خواب عدمه كره ایدر چشم ترمدر — كحال كشاد ید صبح شرم ترمدر

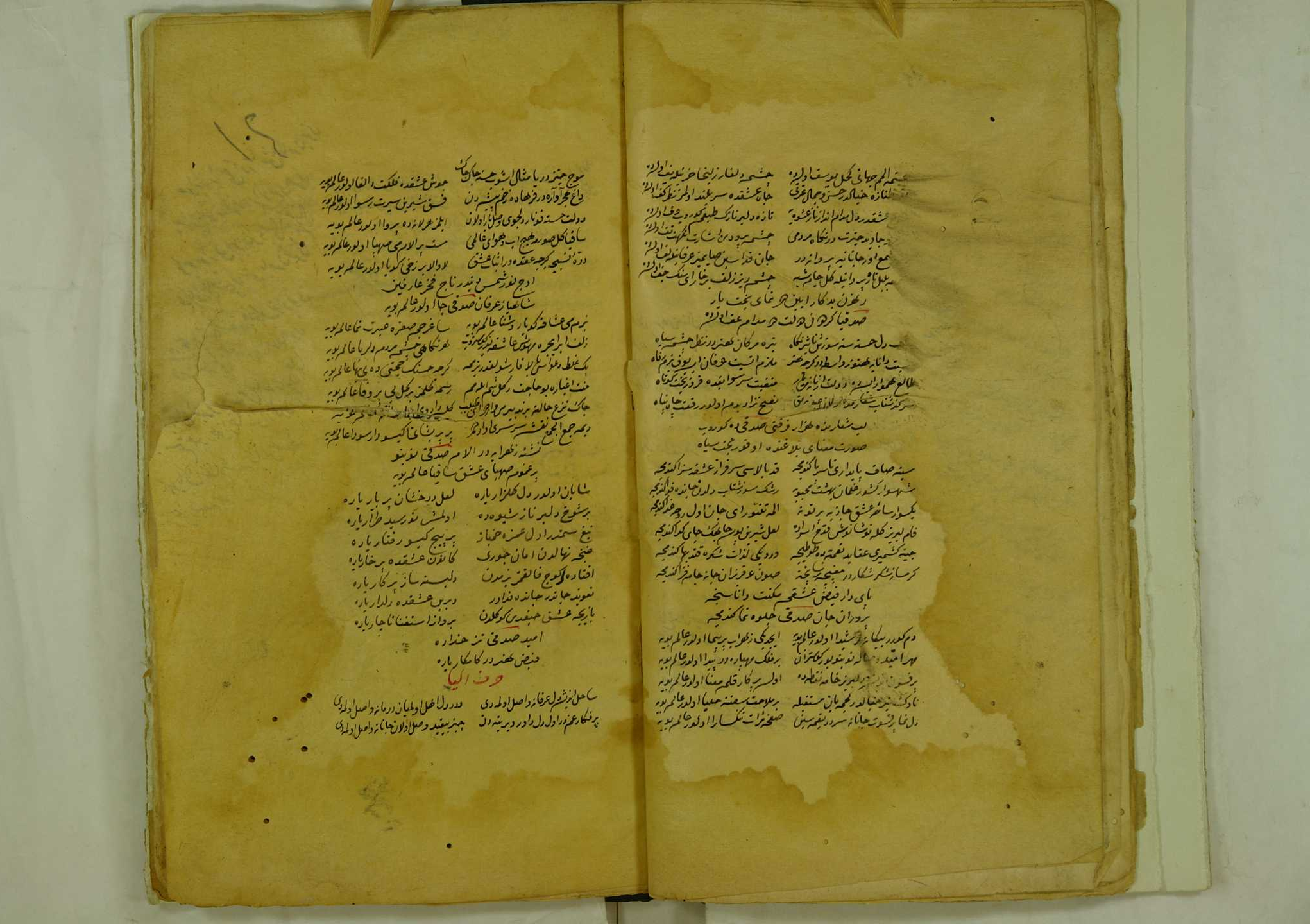
[illegible]



حرف النون

حرف الواو

حرف الها



چشمهٔ الهم جهانی کحل یوسف اولدی — چشمهٔ دلشاد زلیخا جز نمونه اولدی
تازه خیالده حسن و جمال غرقی — جانا عشقده سر بلند اولمز نظر کرده اولدی
عشقده دل مدام اندر ناز عشوه — تازه دلبر نازک طبعم کمه وصف اولدی
جادو حیرت دن نگاه مردمی — چشمه سود بن شارت انکلهت نقش اولدی
شمع او رجانانه پروانه در — جان فدا ایتسن صبا بیز عرفانده اولدی
بلبل تازه دانه کل جانشنه — چشمم بیز زلف رخساری سنک جفت اولدی

رهزن بدکار ابن حر غمای بخت یار
صدقیا کردن ز دولت در مدام عقا اولدی

دل حسنه سنه سوزش تاثیر نگاه — تیره مژگان کهنه دور نظر چشم سیاه
بت دانا کهنه دور واسطه در کره کهنه — ملزم ایتدی جوغان ای یوسف بزم نگاه
طالع همواره دولت ناز تمام — منقبت سرو ابنده فرد بخت کوتاه
سرکش شباب شکار ... — نفحه نزار بدم اولدی رقت جان پناه

لب شکارینده هزار وفتی صدقی ده کوروب
صورت معنای بلاغتده اوقور بخت سیاه

سینه صاف پایداری ناسر پا کندیجه — قد بالاسی سرفراز عشقه سرافکندیجه
شهسوار کشور عشقان بهشت محبوب — رشک سوز شباب دلدن جاننده فرافکندیجه
یکسوار ساغر عشق جانانه پر نقره — المه تغنوری جان اول رحم قدافکندیجه
قام لبریز کله نوش نوش قدح اسرار — لعل شیرین بور جان جکت جانی کم افکندیجه
جبینه کشمیری عقابد نغمه ده طوطیجه — دردیکی لذات شکره قند عافکندیجه
ترسازشکر شکار در معنیجه نا بخته — صون عرقران جانه جانه فرافکندیجه

پای دار فیض عشقمی ملکت دانا سنجه
پروران جان صدقی جلوه نما کندیجه

دم کدور بیگانه رشیدا اولدی عالم بویه — ایچدیکی زهراب پر بیجا اولدی عالم بویه
بهر امید ... نتیجه لر کوکلتران — پر فلک پرباره در پیدا اولدی عالم بویه
پر فسون ... لبریز خامه نقطه ده — اولسه پرکار قلم معنا اولدی عالم بویه
تا کشتیز جنابده رحمه بان مستقله — پر ملاحت سعنه جیبا اولدی عالم بویه
دل نما زشوق جانانه سرور نغمه سنی — صفحه ذرات نکسارا اولدی عالم بویه

موج چیز دریا مثال اشوحسنه جاکمکن — جوش عشقده فلکت دالغا اولدی عالم بویه
داغ مجرا آواره در فرهاده زخم تیشه دن — فسق شیرین سیرت رسوا اولدی عالم بویه
دولت حسنه فونار دلجوی وصل یار اولدن — ایلمز عرلانه ده پروا اولدی عالم بویه
ساقیا کل صوره هیچ آب دعوای غالمی — مست پر الام می صهبا اولدی عالم بویه
دره تسبیح کرچه عقده در اثنای عشق — لا ولا بر زخمی کوبا اولدی عالم بویه

ادج نور شمس بدر تاج فخر عارفین
شاه عیار عرفان صدقی جا اولدی عالم بویه

بزم می عشاقه کوبار دشنا عالم بویه — ساغر حجم صفره حیرت نما عالم بویه
زلف ابر ابجره رهن عاشقه نیرنکیز توب — هر نگاهی چشم مردم دلربا عالم بویه
بک غلط دعوا سنی بلا فارسلو لعقد زنجمه — کرچه حسنک حجتی ده بی بها عالم بویه
منت اغیاره بو حاجت دکمل تیغ الم — رسمه کلمز کمل بی پروفا عالم بویه
جاک نزع حالنده بند بیر رواج اهل حبیب — ...
بمه جمع انجم نقش سر سری دارم — پر بر بنا کیسو دار سودا عالم بویه

نشئه زهراب در الام صدقی نوبنو
پر عنوم صهبای عشق ساقیا عالم بویه

شاهان اولدی دل کلزار پاره — لعل درخشان پر بار پاره
پر شوخ دلبر ناز شیوه ده — اولمش نور رسید طرار پاره
تیغ ستمدر اول غمزه جنباز — پر پیچ کیسو رفتار پاره
غنچه نهالدن امان جوری — کالنون عشقده پرخار پاره
افتاده کدج قالقز بر بدن — دلبسته ساز پرکار پاره
نعوبند جاننده جاننده فدا در — دربین عشقده دلدار پاره
بازیچه عشق جنبدن کوکلدن — پروانه سنقنا ناچار پاره

امید صدقی نز جنداره
فیض خضر در کامکار پاره

حرف الیا

ساحل ابز شر لعرفانه واصل اولمه ری — دردل اهل ولیان درمانه واصل اولمه دی
پر فکار غمزه اول دل دلدار دیرینه دن — جیز پیفید وصل اولدن جانانه واصل اولمه دی

حوالی رایتمی ارزعاشق ناکامدن خبری
چشم عنچه [illegible] الا مدن حبری
اتی حیال وصالی ایدر [illegible]
کرچه [illegible] ابدن خبری
کم [illegible] کرشمه ایدر [illegible]
هیچ [illegible] عشقده فلکک جور ادوبی
[illegible] ایدن خبری
جانا [illegible] سیدن
[illegible] عاشق ادایدن خبری
[illegible] نظام بخشنه نشان صدقی
سخن طبیعته جمع [illegible] بدن خبری

کل بردای دور عشق اهلینی تحریک ایلمه | بربلا در عاشقه بیمار ادلان [illegible] واصل اولدی
بزم عیشی کرب کردیاندن نشئه تحقیق | بوس لعل صفا [illegible] مرداند واصل اولدی
موجه بحر غنیت فی قد کنوز مصر اولان
صدقیا جانان [illegible] دانه واصل اولدی

حرف [illegible]

۱۵

رفتار کو بدبخش آنزه براد برا
بیگانه رو بستان رستم [illegible]
[illegible] کوش [illegible]
[illegible] دریا [illegible]

زرناب [illegible] دارین شکلها
فغدان را [illegible] ناملها
[illegible]
[illegible]

تنک تغیر هجر بود جهان ارجوانیم
طبع صدقی [illegible] گفت رها بد [illegible]

حرف الیا

رشک تاب غنچه در فریاد راز هنکام دل | بلبل آشفته نکار شد لاله ساز [illegible]
بزم [illegible] از نشئه وارد [illegible] | جام گلگون در [illegible] عشرت [illegible]
مست مخمورم برو [illegible] کرده | بهوش [illegible] زاید باد [illegible]
[illegible] خط مشکین [illegible] عشق | نکته دان [illegible] اختلاص [illegible]
بس سخن فرخنده افکار بند مر صدقی مرا
لاله عشق شکاف شد داغ خوردن شرح کون

رباعیات فی حرف الالف

آن آینه رخسار نمودن دروانا | باشد بسته که از فتنه [illegible] توانا
بر عنبر که هزاران فنون از چه رسید | [illegible] بر رخ [illegible] رعنا

بشنو [illegible] در خط مشکین ما | زلف داد عشق ما را دل [illegible]
صد هزار آشفته [illegible] بدبار | بو الهوس [illegible] شند [illegible]

باسان از در فراج باز اهدی در ماها | [illegible] خاکستر [illegible]
بند اکنون در بکوش از عشق [illegible] | بار [illegible] فردش [illegible]

بجان بر برور دکار رست مرا | آن [illegible] رو جاک سرا
ای شاه خوبانم ز دل تنک [illegible] | تا باب [illegible] ما را ز [illegible]

کار صد برکی بخندانم همه زیبای تورا | [illegible] من [illegible] باد ما را [illegible]
[illegible] جانان بر زخم بلبل شیدا مکن | ازنگاه [illegible] واه واه لاله را

از پیام دل [illegible] شد سواد هنکام ما | شادمان [illegible] جام ما
من شکفت دردان [illegible] امید [illegible] عشق | در کهان [illegible] دام ما

چندان نشنیدم از معرکه جوی تمنا — از فخر مباهات زمان بین چه خوش ما
اندوه بنا رنیم که دا شد بمدارا همه این — یارب جهان از مکنت جور ز ابن ترا با

روا در ما درشین آبین از جدا بیها — دلا در دا بهبین بیارم ز قرب بی نوایها
سواران ز زور رفتاری که اینجا را ز اعز نقیم — بهیم رام بازیم عرق بز کدا میها

ز سا زندان برداری بدید اینه در ما را — مدام از جور یاران بر سعادت چیز دیارا
نوازشگار ربیعا به بزم انسب تا دان — تحذر بریکین تا به بسته باز دستارا

خاک رو بیدار بنیاد تش نما — از ورق گو ببند شنیدی تا جدا
با تو بهر این گوییا را از فیض تاک — در پناهم وحدتی یاران ما

نهارا

برش نسوز آنم سوگند دادی برملا — شمار زنان بباید در بهمنی مادرزادا
رسالت پیش از ما بجم کجا بت یاران همچنانی — بهر اموزش افقای پیران درمرادا

از زرده تند بحر سراب در بزم ما را — بینی سوار کشتی برد اشنا ما را
ازجور ما دبیرش اسرار زنهان نکن ما را — کردم هزار تجربه این عموم را خدا را

بر بچیز فداد رحت تغیر بنما — کار زیبا لیل بیزوار بیغما
بر جفت دو بینی بیا بر کتاب سر — تو ز خرما نبر بیقر عبیدیم کیمیا

ذا کانا بدون الجو بشیا بالمحابا — علی الوجه المقیت الوقت لی بابا
ابدق ما یجی الوفی کون مفتیق — سعید ما علی العادی ذعانا کم صوابا

حرف الباء

من خبر بها نم فرید دل جان آن علی جناب — انشای وصف معنی نبت حق دارد کتاب
بس نیز از عشق ما را ز عیوب انبیا — مثنوی از چشم ما زاغ البصر گوید لباب

وله

توانا بزم مسکین عنف راحت ز بهمن گاه — مدد کاری که هر دم بر سعادت فرش ناخلاه
زمینش طاق کردن ان تبار عزم را هر کن — چو پاسش خامه اعجاز شد مرادا با بجا جاه

حرف لام الف

عیش ما دار جهان گرچه گرفتار بلا — ای ز روی همه یکسان تا زاد بید ولا
بین آرامش ما را ز تو پروردهٔ جنبش — روی ما لشکر که هزار داب بسپند کار علا

حرف الیا

بهر جه باز دنیا نیت او که رودم روشنی — نام بر روی تو هستی بمیاد بد کشی
آن بر جمله مداما که هزار بیندم آن سوی — حافظ کار بداشتیم عجبش نژاد بدمشی

انکه است خواند از فرقت بخود رزی — حاجه گو بد در بدر دانم که هستی لاف نی
دل تسوز ایم کار ما واقع تو نسب بجور را — حو کذار عهدم بنقصش دار بیرو بر کنی

به از ستم و بیداد دو کیتی آن جلیسی — هزار آزاده کاز افتاد تنها جای هستی
نزادم این نکهدار آن خاموشی چو نار زنش — مکن یارب گران بار چنین خاطر تیز بستی

بران برنا نتیر ما نش کردن رخش بازی — فرستاد از رسان آنجا شکار ما در دوانی
اسد پر بسید بکوه بانک کوهسار چیز نبانیدم — چشید اموزش من تحت بخت رنگ ازن

خدا خواهد به فرهنگ از نوال را فراهی — کدار دوران کسی افا نه ما زد در سیدی
بروز شب بسان چیزی که او پرورد کارا — ستوده را خبر انجان سخنی شیر چشیدی

خود بنا کنیم از عهد بشنو رودم بجای — که بران حسرت بهوشی بشنیدش بر ای
فش نه حزن هموار یم که از ما نیکی خوز بر — فکند این چنین دولت روان بر جان نوایی

نداد بر فراشو بان که وهب ز زیبایی — زعشق آن سوز ما را شبان دیدار تا منتای
سپهرا بر فراست دان چو دین انگشتم ابداد — غریبان خواه ناخواه غم بر از شتاب سلایی

نیدا وهر سوزیکتابی جریجه متکلم — ازسبب حیدان تویکن یا زنجبار
نیست عاقل که بجالم خطر افکند زمان — وخشت قید کذشنا به نداندرها
جون سلیم انت بدرکاه افرین ذوالجلال — عدل داری باری هم موره هم دیوانه اسند

رندرکمه انش فرغعه کبنشی استه لدزکار کجه بکدبه لحجه کبر
کبنشه ونک کلاه صعارتبه بشعر بشقه کل وردن فشمار
ره کل هر رده ودن استقرار به دلا شوبه شغلی بعال
الله اصعار ر رده هکمه دیشمه رباره سنبل هندستان
اوقلم محمد فاشقه اجرا عرب اغز اجار سکز بودکار
اوتمه بیم اوله یادم ادنجی وار یوغور دت دار
جحفور دن تقفوره دراوش نقعه اه شر عدم براد کر
کباب ناصحکر اندن حلوعدم بجور آتشکده بدرکار [illegible]
نبه بجه ریر نا رحم فا عنده قدر سرد کی ر لکن
قدر سکه بکلر ترکه دسکز زر فقیر اولدقه سنر غش [illegible]
حدبور باسن نقل حلار مولدیک دیکل هر رده قارشو
سراتمز واردن مولانا رسرو حبنیلم سکم رمانا کرو

١٦

حرف الثاء

جام پر لعل رخی اولدی نیه عشرته باعث — نوش زهرا به بیخانه ده کیفیته باعث
ذوق عشقده دل شوریده یه جام جم — قطره پیر مغان نشهٔ سید حالته باعث
پابماز ره عرفان دهر ا اهلنه کستر — پشت پا زهم راتبه دولته باعث
جلوه کردر سحارات طلیعه کورنن — نغمه جانانه کم محنت عشقیته باعث
پیر عشقی نظر ده الوار باتیتش — چشم فیضا وریزه دایکهنه باعث
صحبت پیر مغان نشه سی کون غنیمت — کویا ردمی با به صفا عمرته باعث
ترک دعوای سخن صدقیه شایان دکل
کفت کوبان مرادی نجب کلفته باعث

حرف الجیم

کجر دک نوبهاری لیک شاقعه ره ادرا کوچ — فنا بزمنه جانا بذبه غربت المعلو اصعلاک کوچ
مجلس بزم جانانه قیاس سرد و کوردوم — قدام شهد طوبی بر بعد عیش نا فراق کوچ
افرمش جو قبله غایت پر باغقده دلسرا — هواقده دعا اشیانه قائم دور تاک کوچ
ثمار لعلک بوحه فارشوم باری کل دودم — هوا رنغ علاوت نیشه در دلدار جای کوچ
حصین یا بر داره نهال افحار صدقیده
قلم شمشیر بر پاره در سوز هو نیک کوچ
کامیاب وصلت جانانه کوچ — زرباب التجا نا دانه کوچ
سنک زودرات حسن کورده کل — عکس چند ضیکدر اولدر دیوانه کوچ
پادشا هدر نامراد بیخت اولان — محنت ازمانه زراف انه کوچ
ساده دار ابتیرش آلدر شکار — الده نقب قالمه متاع کانه کوچ
برهلاکوان زلف مشکین عشق — شاهدش اغیار یله همخانه کوچ
شایکان عشق دلان پروانه در — شمع دل رخسار باره یانه کوچ
نهر نهال خامه ده اولنز شار
صدقیا کویای مشکبارانه کوچ

ادراک کوچ
تتمه یکجه با جان عشقه فوج فوج
دین ملکنده یکجه یا ز ار عشقه فوج فوج
همه بقاینده تعجه با زار عشق کام عشق
شاه منصور روش توقف استه برا ر عشقه فوج فوج
نامراد عرصه بر دار عشقه فوج فوج
رنک تر الود هجرانده غنیمت استه بز
لحجه ساقی جو دیر ار ار عشقه فوج فوج
دور عشقده پایدار اولمز طبیبا حسته دل
نبض بر علنمور آدار عشقه فوج فوج
حسرتا ای زار عشقیمه حسرت ظلمنده صونار
جو دار وصلتی خمار عشقه فوج فوج
ای فلک صبح ادار شفقیمه حسرت سکی
کدرت صحکامنده زار حونا عشقه فوج فوج
لعل لب اثاری صدقی تکرار نوش ایله
بدسن جامه جفا بر کار عشقه فوج فوج

حرف الحاء

شمشیر کلاه کج و رفتار فرح — عشاقه قیامت کبی هنکام فرح
جنکا ور جنون نکار ایه قلج ور — جیحون وصال باجین آلور کافرح

بدنا ملس سزه بودر کلر دوشیه ۱۲
اتارم الاوقلر سزا ده
کلر سلمه جه کلر کلر سنجم
لکه عنا لسه قالدرم
جوانم
ادستنه کومکلر کدار قننکه
دعقنه تویک اولدیش
بلورم عنا کس بلمم
ادستنه عنا لسه
اعش قالدرم
کومکلر قنلدرلر استراحة کلورلر
زوج کنج خلاصه دو قطعه ایله دوا ایدرم
کلوب بدرسم کوزترک عهد نخطتم اوده کلیب کوریلکه
[illegible]
[illegible]

کم کشته یوسف کبی برقلجنه دالمه | دداده دردانه سیدر بار فرح
بر دلبر غرای هلال قوس فلکده | انکشته تعلیقمیدر مهبار فرح
کنجینهٔ افلاکه چیقوب شمس بورغش | انوار تجلای فروز شبتار فرح
بیقولدغم شیشه حموشان خماره | تعویذ مغان جرعه سی دینار فرح

اسرار فنون نکار رقم شعره یقشمز
تبییض هنر صدقیه صد عار فرح

حرف الخا

پروانه شبستانه چیقوب شمع فرخ | رز تار کله شعله سیدر وضع فرخ
پرسوز وجود عشقیله یانوب جانه کرم | دل نار غمه منت ایدر منع فرخ
نالنده کلمحنده اولور شور شرر دل | هیزم کبی خاکستر اولان طبع فرخ
رخسار دلفکاره اجل غنچه مثال | دلبسته کل بوینه دردلع فرخ

فیضا ... اعجاز سخن کوی هزار
کفتار پریشانه صدقی نوع فرخ

حرف الدال

شبرنک فلکتاره دوخر بهتر امید | شهباز بدر هاله ایدر افسر امید
اولورمی شب زنده غم غصه چاره | بیدار خیاله بده اکمن بهتر امید
تکوین هلال برقانه شمس رخنده | همبوس تحتیٔ وصالی اختر امید
طوتمز نظر بن صیدینی شهباز فناده | عنقای دلارای شکار زیور امید
بابینه کلور تخت قسمتانی اونوتمه | رزاق خدا نعمتیدر پرور امید
کل صفحهٔ انواع تجلای جماله | مرات طلیده کورنور اختر امید

بهزاد نقش خاره یعقوب مضطرب اوله
صدقی قلمه آهه بتر کمتر امید

حرف الذا

اسرار لب شیره اولورجانی لذیذ | شیرین وصال عشوه سی کوزنای لذیذ
بزم میی آماده ایدوب بیوغزک | چشمان دلداده صهبای لذیذ
کثرتکه میخانه ده یوقه نشه می | عیش بی دل پر جام دلارای لذیذ
شاخسار دلفکار خطابه بی نوال | نخل رخ طلکونسی المای لذیذ

محمد

کتبه السید محمد ...

سنه ١٢٧٦

م ح م د

بسم الله الرحمن الرحیم

الف طوبی لمن الملك باق لا یفنا   وحید لا بوحدانیت المکنون کرمنا
صفات ذات او مدر وجود کائناتیجه   اصیل جوهر فرد الصمد الله منا
دلم یولد دخی اشیای ثبت معادینده   تجلای جمال پرجلالت کوستر انا
فصولات جهاره حوش نمار اپنن زینت   فدای بخش ایدر هردم شکاف فرنه ازما
انک قدرتله اثبات نیتلی هجوار نور   فنای کل من فان ویبقی وجه لا اجلا
تصور کرچه حادثه نماء اجتدر   تنزه عن الاهیة بشهود لا مکان آرا
مکونتدر ثبوت خالقیت وصف ذاتنده   قدیم لا یزال الله اکبر شانه المولا
وجود ادتیت کنت کنزک منبع انجه   رموز نقطه موهومه قب ادنه املا
طبایعله محمد فخر عالم نور شمسه   ضیا دلمه تزانی عرض ایدر هر صبح سینا
نبات هم معادنده بولور انواع ذاتی   ثمار لا اید آویزه جوهر نما بخش
انا الحق منزل کبریای منصور ونی نعلقده   بروز منتهٔ انی انا الله ایت معنا
تقاضای فنا فی الله نهان اندر نهاندر   سلاکت هم شعار ترک استغنا اخفا
زبلیه آسمان ایجره ایدر لاهوته پرواز   همای چشم اعیان لانه در ناسوت ماوا
مقام واحدیتدر اولور جبریله وحیی   نزول برف و باران گلستان نشینا
حقیقت رنگ کلبوی لطافت خارزبل   نهال مظهر کلیت عشقدر گلز آنا
عناصر حکم حیوانات ایچون روح القدسیه   بور نور صورت اکمای دم ادا عیا
حرارت برغریبه جان برقه آدر عشقدر   سریر زاکیه ایدر مدام رعدیله غوغا
نطاق الطیر معنی دل عنقو سویلر صدقی   حقایقده او قور درس کلام ما عرفنا

ولجوی ناز عشقدر مستنه شیدا   کدبای وصال زبی عشوه هیجا

١٩

بده یارب بدنما لست نمی ایدر کرد اواع   که نعمی منعکس مراصحت ابداع
بیا قف پردری از هم ...ت الکرم   همان رونق قابت ستر تا عمرا وداع

السید محمد شوکت

حرف القیه

حرف الف

من نمیدانم ثنا رحیبا نکارست کذاف   تا جای رسد انش حر کند نشان زنف عاف
صد هزاران آفرین کو هریه بدابات چنیر   از کی لست همتی مردان افزا دان باب

حرف القاف

جان بدر کا هت قراش ایش زخق   بر غماید ازیجا تا بان حق
بار بر دل باره دیار دکجی   بر کنار دهیج دم از دان حق

بر تو تقبیل حیون ندارم دل بسوت ما طاق   بوالهوس آن عشرت دارای فراقت از اق
ردی خود بنش بیند آیدم ز چشمی ان از خال   بر قند شبوه کار ایرنشانی از نیازات

دلبرا فرمانشنیم بر از حق   مستحق آن هجر دوا یبنی لعشق
کوی راز م از جبدا یاران ما   یافت شای برفسون راتا کفت حق

حرف الکاف

داستان قصه دلخسته راهجرش ز فلک   کوش که ایدا ز آمدیم بار ز بار زما ز نمک
مترکسام غم ز خیال از ما را امرد ز شب   تاکسان آواره زیرا بین صدمات زیرک

راستانش دلخان از زفقا تا ز فلک   نا امیدان از خیالی همدم دلتات شک
غنچه نارم از نکاه افسون سوز شکابر ا   من سنود ابز دکجا بلبل رسا غم ز ملک

حرف اللام

فرسوده بجای بخشش تو نقد رزق ازل / ما را ز جفا حسین برلانه مزه کار دل
حیفا که ندارم محنت کشی بجفا بنین / از چند عمیدانه ببندایمه عجم قلقل

ساحل نبشت در بحر سراب تو کل / بین سوار رهروان کشتی غم تو سل
از باد موج خطر پیش این و بلا بیابین / کردم هزار تدابیر سود تو زا لحول

حرف المیم

لا نه تا تا ک برها یارا بد کر ز میفانام / بیندان جنبش شما در نواز رای رام
بر فسون ز ند نبوت ان نیاز مبش بدام / از کجا سوزش سرا را نجای جلیل دانم

بای داشتامن بدر کاهت همین اوردام / در حریم شاه بیدان ببند بین آوردام
رو ستا در جار یاری بهمدم کنج حزین / بمفت آیین کار را دراده شدین اوردایم

بر تو کنش ببندم بر زهرات است مدام / منت ا زنادان مکش در نزد خود دین کام
تکفت دا الرزق علی الله داندم ای دلفزا / دانش ز نقدینه باید قدر خود دین دالسلام

رسالت جای ابد باز روش تا بناهم / مرا سا زند و لجوش بنام زبان شاهم
نسیم این نزد عالی جیز که عشق از ملک / خدایا نیک انجام کن رضای ما رضاهم

دلگیر منم که هزار آن مغبچه جو یم / ز سر لب عجم نوش قدح گویم
از وصل فغان مکنم حسرت نهار عیب / ببنم زده ما را ز تعلق نشنید گویم

صدف آن بوس بنجورم بیاله جو بیارم / نمیدانم عروق نشئه مادام ز جامم
قدحکار اکه از ما بر خمار زرق نیم / ز جاجم نا مراد آن دلبر بر کو فغانم

جگسته جوی یار کی رسید نیاز نرادم / کس ما را فتادان زندگان بر سید خامم
زند از در همین کاخ خرابا تم خرابات / دلما لغشه دا مانم شما حیحان شناسم

ولـه

پرسنجیز ازار درختش بینما / کار بر ما بین بردا دبینما
رفت در پیش بین ببار دنا بشر / زاد فرمانبر تو فهدم کبینما

اذا کانا بدون الحق منتبا بالمجانا / علی الوجه المفیت الوقت ای بالی
ادق ما یجی الوفی کون مضیفه / سغیرا ما علی العادی دعانا کم ضونا با

حرف البا

من چه بر بهانم فریدون جهان اعلی جناب / اشنای وصف معنی بنت حق دارد کتاب
بس بود از عشق ما را ز عیوب ایجا / مثنوی از چشم ما زاغ البصر گوید لباب

سر بمهر آن بینا بد در کمانی با رقیب / نزد پیرا نداختند بیوندا زخواب ریب
دل بجا یش بخته بار فکار ما ازش بدان / بر عمید وصفوت و ز تش و ز شبان غیب

حرف التا

بر فتن در کدام ای سوی باز از ما گی نیست / عداوت ناروا افسرده دلدار بی نیست
هزار بین فسول دبرین باز دشمن بابا / همان اراده کن یارب شنید شنام رحا بیت

من از عشق کتب فرمایم کجاست / رسیدم تا بر آسایم کجاست
کن بد حیله ایشانی بد درش / همه آیین پیدا یمه کجاست

دلا لبریز ما را از دو صالت نیجو دلت / که آرا آیش نماید بر همین ازرده بیمانت
بدل تنگشان روز عهدم مرا چاره بخش ای جوان / روان بر پیدا چیزی هنوز افتاده اوراست

بیار ما ستاره دم بصحبت از دراز رفت / اکنون تن درستی ز ترک بی ما خفت
از ا رمان بدن بردین جون تارم / ببنمه هزار تدابیر لیک فراخ ما رفت

سزا جو بی خردمندان مکن با زبان اوراست / روان آشوب رهوار جنس بجلال ملک احلال است
فرس میدان عشق از ما جمال ارسنر که فرخ / شکاف لاف بیداری هزار اربابی غلیات

حرف الثا

ما تو اشوبان عشقی ربابد دم بعث   پرورا بزدان خدا رسیمند فرا بدیعث
از چامید در جهان کارای نوزرس دلتناد   تا بر کامت سر دران چیز بر کرد استر اعیث

حرف الجیم

بیش ما دریای عشق فرساز بکو بنیج   فلکت امید ما فانی شمار در موج
پرستم انکار اوها و زرفهر لطف او   از خیال مکذا رنما در در دریا بجم بریج

حرف الحا

غنا دم دفت جنون شفق فیض امید ایم اصبح   که بهنکام نیاز ادا رمیدن ملت ما افلاح
خدا بر عشق انید ما بدل این ما دیدار   شهود روشنایی ندکاینات بخش ابیج

حرف الخا

می ز بیمار چه دواهای طبیبان فرخ   پیش یار بکر فتار شناسان فرخ
دل بکر غم نتو خواهد که امید از جان   از خیالی بخموش اندر یاران فرخ

حرف الدال

مدام زیر باد فنا رکز ن بود   برادمکن بار بر دکما ز د د
قریب در کارشما خبر دبیر   شناختن فنون زما بهار بود

به دریا ز رف شمار از دل که امید   همه ان لال به خواهد ای خدامید
رهاکن از ره نادان افکند   که از از پست لاف اینجا نزادید

دل آن جو پست ناهموار ستم دید   مرا بر هجر یارا کی پرم بید
سبز هوس مدام یار تو فرمود   هما پرواز ده وارد فکندید

صد کوهر بن جانو راز نرو بدیدار اند   کمال دهت براش شدان چیز نماید
مراد هد جنین داهنش هزار شمار   بخوان من حکایتی نداده اند شند بدانم

حرف الذال

راحت جان که بدید از جای ملاذ   بنکر ماجه ز تند بیای معاذ
داغ دل ان غم عشق الود پناه   هست لبت شمار از کوی لذاذ

حرف الرا

[illegible]

نوا ازن بیا مدی کجا یم   بسودا ز بخارا را کدا یم
ز عشق کیست بغم مرا شنیدی   خدا رسانمی بران فرا یم

ساقی ز چشم تو ما هی بالب جوبیار چکنم   نادان خود در زر بارش را جان بها چکنم
مجلس بعشق رسیدم خیال وصل شنیدنی   الحاز بسته ردانم شکار مرغ را چکنم

کرمی ز جوران بود بر دن با شنا ختم   دشتند زهوش کنون فراستی بزا نم
بین ز سبدان زد و نوا ز شنم فنون را   سروی کنم ما کی بت کدشه بر این خرانم

ان جمع خرده منداز بنم که خواست دانم   یزدان همه احلال رسا طبع را ز دانم
در نزد تو انا مکن ای دلبر راحت کردن   کار از کنم با پایان نشیب بهزار کانم

فرستار از شکار آرید جامه   لباس آلود شهوانی نخواهم
نزاهت بر دلا کام آن کرما   سواد امرد زمین رسن یا بردامه

[illegible]

خوش بیا مدی تو از رسانی که مردم   روان ما بنزد در دیار دان بدیدم
رسیدیم بغرار پر فراستی برانم   خوش مدی صفا مدی وصل یار نزادم

کنون آن دست پرورده ان جلیم   که سوزان بود دانسته ام زنیت یا یم
مرا جاروب کشتنم بر پای کذشتن   فت نددانه بربا رسیدن باکنی بجم

حرف النون

فهم کن ای یار زر راز شمع فرزان   غلغلات از نا بکیخ در همه جا سوزان
شرمسار از جان زنبور بر دارید براهیم   جست سرنامان وصلت بسرای خموشان

[illegible]

سیر یارا کی سر دهر ما نزد زادان   ستایش پرورانکی شدی اینجا بدران
روان ایوان رشکا در دل هوشمند کارام   تو را شرمنده خواهم کر نوازم در شکارانی

و له

[illegible]

[illegible]

تلخ آموزش مادر نمکیدن | شیر از ما غلطیدن بر پستان
ز شادم افسانه نشنیدم | سنت الغفلة نداشت فندیدن

دور مبادا از سدره سامان پران طوطیان | کام کاری غبطه فرما در سنودم جان‌ستان
زاد و صغیر در همین طوبی لمن ملک الکریم | غنچه در امید ما بویم برین وردم زبان

بجام وصل ان حنا درین جوف | زکوه کان دید خیال رو بجیحون
مثال ماز رمز شکایت انچه سوز | غبار تاب بینا بخار عشق فنون

لبریز بقدح عشرت نوش دیرین | خواهمت همه پرست مدام بنوایین
رهزن که بدر ام حدیع شد پرویز | بیران فتن میکده همه ارشین

قصه پرفرسای خود و همراز فغان من | نقل بر هر کجن چشم بیمار اغیار من
مضطرب حالم که از ما بر بلا انجال ما | بار من اغیار من یار بس کدام فردای من

بر راحت کز برون دل انجا بغم جهان | درد مادر داد برین او ز از هجرش یاران
ناروا آن سوی عدوان جز بدام همنشین | کرم سرور الغنم همنشام راستی تلخ جهان

حرف الواو

ان خدا چین صفا تم ذات ما بر دارد او | بر کمالش صانع قدم پروردگار ادا او
برهها قدر نم کجا ستای غبار بار مرغ بکر | بلی آن کارش نبود بر کیش هو داد او

شاخ صد برگ در و بار نکته ها زان او | راز جان از افرینده خدا باران او
نکبتا بد برین از نکته و من گفت حق | کورهم بغنچه افکند پیدا ارش زاد

نا امیدان دلبر راحت ساحه در بهار تو | قد و چشم بینا غم مانده در انتظار تو
بس رسید آمان بود احلام ما این حق | هم مهوش خواب را فریاد نگهدار تو

حرف الهاء

٢٢

دل چرا نیست کوه غم بر بار بدن زندگان | سرد او هنگامه از جای فصول آسمان
گفت سبحان الذی اسری بعبده فرمود شد | ایزد اجلست همین حنو را دنبال اشیا
زهی بود افغان بود از برق آتشی بار | ان فی خلق السموات والارض ما خلقت شیبان
ان خدا افروخته شد آفتاب لایزال | با تجلی بر زمین کن کل من نبت فان

قائم از عشق یار خلقتم ایدان خلق
صد قیا اموز حشیدم مرگ نوک فنا جان

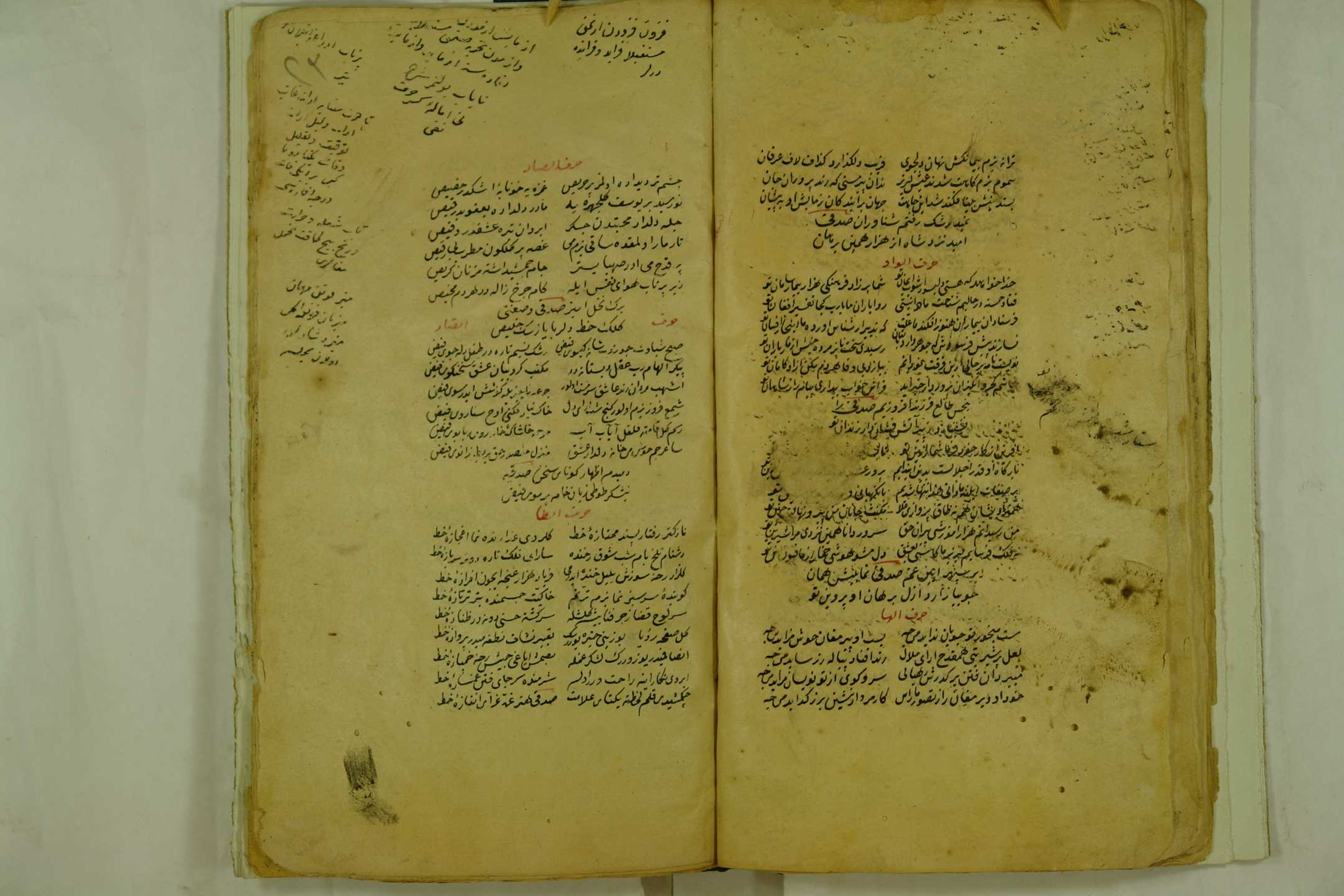
خدا بنشین نعمه مادار عرفان | صفاتش پرتره بارا بغان
بدبند کار او ما انس بحشم | بعنفی جنبش رستاخ خولان
فرستادی برار رایهای اسرار | زحق دانسته ام نزد نکته شایان
پر و ما بر نشین قاب قوسین | شناخت آن ما و جنبش بدستان
بخلوت رنز اموزنده فوایدیم | فراست بر ز استعداد او زعان
مرا بار نیست چه انست همنشین او | که هر در کار شراب حنز آل آن
منم زعشق ها سالار بیا مین | هنوز بار ز فاه این شان عنوان
شدم بر گفت انا الحق ظلم بخوانیم | شهود بار ای الموجود را کوان

لحاظت بر قضا دارم که صد فتح
گذارد دل بغم بر تاب اخوان

جنبان را و بر گذارند بوی زلف عنبرین | مشکبار باز چندان وصل کمترین
دلفروز این بار با کس شود خم از بارگاه | بشمار زاد بخشم جان بروبین در دو بین
شیر انگور از لب ما اید بیاله در شعاع | من چه دارم روی محبوب کام ساقی از عیب
لشکر خط بر عذارش ز آما ز تدانی کجا | منزه بدرخا العشقی از لب بارند زین

صحبت یاران نکو چند هزار صدق بباش
ناروا امید اعتبار این سخندان آفرین

بار بنا پا مبر کند همین وثبان | بدین شمار عشقش هزار گر چندان
شنحتی خداوند کنم بدین مار را | بر ستوان بردم ز نزد بیزدان
نوازش دل او ابود زکوی سرور | ز سان کواز هم رها غنیده زیران
بروی تو کجا بر نگاه پیش بیرون | روان ناب جوری هنوز هم کز جانان
شدم باز مسکین ز عزم راه فرما | ز هجر او کشیدم شبان بار قیبان



قوق قودون ازنی
مستقبلا واید واینده
درار

ترانه بزم بهانکش نهان دلجوی | دمی دلکذارد کذاف لاف عرفان
سموم بزم کابات شد ندعیش لبریز | ندان بیدمستی که رند پروران جان
بسند بنش بنیا مکند شدابن جابت | جهان برابند کان زمانش او به پیمان
نمید رشک رفتم شناوران صدقی
امید نزد شاه از هزار همین پیمان

حرف الواو

خدا خواهد که هستی دلبر اشوب جانانه تو | شمایه زاد فرهنکی هزار بیمار جان تو
فنا دجسته در عالیم [illegible] ماد ابنتی | روا باران ما یارب کجا نفیر افغان تو
دسناد ان بیماران هنوز انکند ما علت | که بدیر ارشناس ورده ما ابنی افسان تو
نسازندش دسو ونش که جو هر دار دنیا | رسیدی سخت بازمرده جنس از کاربار ان تو
نویست نامه رحالها زین فرقت خونی ترانم | بیمار زبی وفا هردم بیکی زاد کامان تو
باشنم کجرد انکیزان بزور داحیدایدر | فراق خواب بیداری بیانم از سامان تو
بجس طالع فرزند افروزیم صدقی را
[illegible] در [illegible] آتش [illegible] از زندان تو
[illegible] نکار جور [illegible] ازدین تو | [illegible]
بارکاه ادقدر اجلالست بدین اینجام | پرور [illegible]
بر صفات [illegible] هذا انها شدیم | با کمبهای [illegible]
همه [illegible] ظاق پروازی علا | تکیت جانان بین پیر و زبان [illegible]
من رسیدنم هزار اسد رشی بران حق | سرور دانا همین نزدی مراتب [illegible]
[illegible] قرسا بیم ببر ما کاسنی لعتی | دل مشو هو شی جهار [illegible]
[illegible] ایمن عمر صدقی نمایشن جهان
حبوبیا زار دازل برهان او پروین تو

حرف الها

مست بیخود بتو جهان ندا بد مرحبه | پیب او پیر مغان خوش مراید مرحبه
لعل پرشیر بتی همقدح ای ملال | رندا فناد پیاله رز سایدمی جه
مبیر دان فتن پر کدرش هیهاتی | سرو کوی از تو نوبیان برایدمرحبه
خداد دیر مغان رازنصو مارامی | کار مر دار شیش برزکدابد مرحبه

حرف الصاد

چشم تر دیداده ادلمز رحریص | غمزه پر خونا بر اشکه حریص
نور سید بر یوسف کلچهره یله | مارر دلداره بعقوبدر قفیص
جمله دلدار محبتدن جکر | ابردان تیره عشقدر دقفیص
نار مارا ولمقده ساقی بزم می | غصه پر ککلون مطربلر رقیص
بر قدح می ادر صهبا پستر | جام جمشیدانشه مزنان حریص
زیر بر تاب هوای نفس ایله | کام جرخ ژاله دردهر دم مخیص
برک نخل ابیز صدقی دصعنی
کلک خط دلربا یازسک خفیص

حرف الضاد

صبح شباوت جور زدشا [illegible] فیض | شک نسیم ناره در طفیل [illegible] فیض
بیکر الهام رب عقل دبستانزدر | مکتب کرد بیان عشق سخنکو فیض
اشهب مردان رندعاشق سرسند الود | جوهر بایز بله کزنش ایدر سوی فیض
شمع فروز بزم اولور کنج شنیدای دل | خاک نیاز ایکی اوج ساردن فیض
رحم کجو قامتی قلق آباب آب | مرده خاشاک [illegible] رون بابو فیض
ساغر جم حوری رخانه دلدار عشق | منزل مقصد جوق بربتا زانوی فیض
دیدم مر اظهار کونای سخی صدقیه
نیشکر طوطی زبان خامه پر سور فیض

حرف الطا

نازکتر رفتار لبند معنازه خط | کلدی عذار نده نما اعجازه خط
رشتام تلخ یام شب شوق رخنده | سارای فلک تاره دوندی سربازه خط
ممالار رخه سود رش بلبل خنده ایدی | ویاد هزار غنچه لحون افرازه خط
کوشنده سرسبز نما بزم ترنم | خاکیت جسمنده بتر ترتازه خط
سر لوح قضا زجر فنا بیک لک یله | سرکشته حسنی دونز ورطنازه خط
کل صفحه روبا بوزنیخ خنده نور | نقبیرنش ف نطفه سیدر پروازه خط
انضا قیدر یوزورک لنکر غلم | نعمت ایاغی جیش رخ غمازه خط
اردی نکارانه راحت دردلم | شرمنده رجای ختن غمازه خط
چکنسیدر قلم نقطه یکتار علامت | صدقی هنر غه غازانه نازه خط

حرف الظا

مست عشقدر اهل ال ایلزمی نایاب حظ   پر ترنم ناله دلدور یار نایاب حظ
روی کلفام در قدح کلکونه مستانه   کوسترر بر تاب رز دخترکس بهانه حظ
صدمه سرعرصه هجرانه دشمن ای کوکل   ملک ناز عشوه در ریحانه ایتمز نایاب حظ
حمت اوزعنچه سار کوهر نقد نه در   لعل یار اکیره عشق پیرا اولور انابه حظ
رمز عشقی بیان ایدر بر کوی خامه صدقیه
سرخ ال نکته رنک ایدر ایدر بیضا حظ

حرف العین

عارض دلدار ه خط ظهور ایلمش اتشع   ایلمز پیرانه امر نزع دلبر ادننداع
شمعه حسنی کل کله ارا ایدر پروانه یی   شعله دار بزم دل اغافه خاورد رشاع
غنده اتمه سوزش پروانه یی اودیار زنهار   ایلمز غمخانه جانانه ده جزع فزاع
تیغ عشقدر دلستان شعله ده سوزش ایدن   پرتو شکیبه پروانه یله سوره فانوس شاع
جانفزا بر یکر غرا شوق انکیز اولدی   هر ندر بر پرداز روش هنوده ده ابداع
نا ازل مستانه در جان دم جکر جیهاسوز   خام کل کونیک نه حیز عشقدر استماع
عمر در نظم شوخ طبیعه تحسین اولدر
صدقیا ارباب عرفان در هزار ایلر مطاع

حرف الغین

زرین ستار کلشنی بنفشه در کنار باغ   هر انجمن جمن معطر ایلوب بر دماغ
او زلف مشکبار شانه سی نیجون سربند ایدر   هلال ابرو انمیدر بو عشق کمجو اراغ
هزار کل نواز نار بوس بر غزاله در   نسیم باد صبح ژاله بهار ایلر صد جراغ
خیال حرش خواب کیدر نکاه نسیم وصلتی   بو چشم انتظار استخاره جوش کرد فراغ
بلند جوی بیج تاب جاه بر جفا جال   بحر سوای اه جانکداز ایدر بتون فراغ
شای موج موج بحر پر سراب عشق   جکر پیاله پرسون فرقتی ایاغ ایاغ
بو دواب پر لوس شوق تازیانه صدقی بیه
نثار شعر تر زبانه دن ایدر هنوز بلاغ

حرف الفا

حسن نمایش فریب   داغ دل پر نجف   کلبن خاکستر   نخل تجلی برف

امنز تابان اوج طور شبنانه در   شمس فلک جوی اولیب بردرش برعرف
تیشه فرهاد عشق کحل صفاهان چشم   مردم حوراندر نکهت یکتای طرف
شوق دل انکیز بو بسته نایابه در   مطرب نغمات عشق ناطقه جنک دف
کوهر اکسیر اولور پیر مغان جرعه سی   خوشه داردی در کش مکش لا تحف
وصلتی ازرد ایدر کنج نهانده دل   عیسی بر نفخه در همدم مهمان کف
اشک تر هجران چشمه حیوانه در
جوشه کلکونه یی دیده ایدر نجف

حرف القاف

سینه جاک پر فروز اتشدر عشق   شمع دل پروانه یه هوشدر عشق
اوج دل شهباز ناز عشوه یه   دلربوده پاره هر دم کشدر عشق
پرشر اتشمیدر عشاق ترمی   جام استغنا ورد زرکشدر عشق
حیل شبتار شعاع طره ده   روی تخت سیه سوزکشدر عشق
شیوه تعبیر تنکدر نبایی   طینت پاک عجمه فردشدر عشق
غیرت جای نظر اسباب عیش   جار ناجار ادمه کوششدر عشق
صدقیا هر لحظه امکانه در
معدن عرفان زر سوده شدر عشق

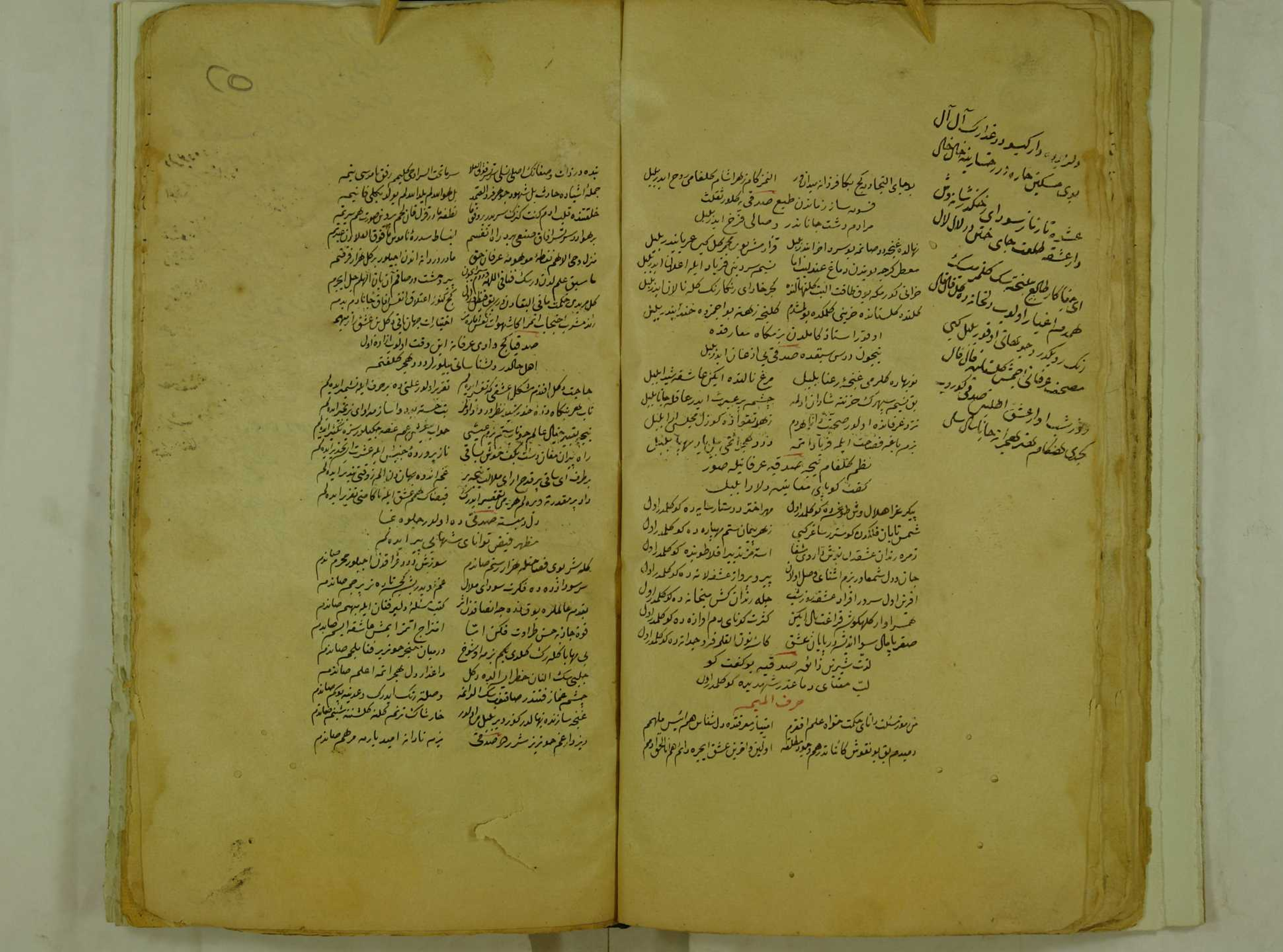
حرف الکاف

شب هجر کده دلا دترخیال در زلفک   غم هجرانده ابر ایدر ده صف نعلکور زلفک
روی تابنده پرتانده تابدر کیسو   مرغ پرداز ده لا هوز تهالدر زلفک
عجب دود ایمش اوله لک اماجانا   علت عشقه مداوای محالدر زلفک
نیجه نار اوراد ولکم چشمه تر شاندن   مهر عشقمه بحر غرای هلالدر زلفک
داغ دار اولمرده معنا یزه صدقی ناکاه
ابر باران معانیه زلالدر زلفک

حرف اللام

دلارامکاه اباده بهاری سدح ایدر بلبل   اوقدر در سبقده هجر سر فتح ایدر بلبل
احلمش غنچه در هجران الام در رو نغه   شفق لعلین خزین شمس عرس تسبیح ایدر بلبل
فنونحکام املدن دود هجرم قورجلدیرم   دشمنش یاره زهرابه حموم جرخ ایدر بلبل

اصل قدح فاتحه بسته ال ال حیدر
دل الا لعهدی ادر را ذیحیا صدف
جسمه
زین سخن حمد عشق صدقه کویا اولدر
مدح فزونا مانک صحب دریای ارق



شوق دلتاب ترتیم ایلم هشیار دکلم — سر فرودم بو جهان ایچره دل آزار دکلم
اولمزم همدم بیت الحزن یوسفده — حب جاهیله زلیخا کبی دلفکار دکلم
جای عبرت دل دانایه نظرگاه وفا — اول مرآت صفت ذاتمه بیدار دکلم
یاردار ره جانانیله عهدم فرقت — کلمه رنک دامه نرذایمه غدار دکلم
نقش کل بوی فنا ایچره کوکل اینه ایک — خط معنای صور سیرتا زار دکلم
اعتراضات تسکی نتیجه غفرات هم شکل — راب این قواعد ابرار اخبار دکلم

عشقبازان جهان مجمل جانان صدقی
سوزش فید سوار تخیله افکار دکلم

سرفرومایان ایچون دلده جانان ارم — جانشین اواره کلان ایچره فغان ارم
بوی می کلکونه صاجمه ایلور شبنم — بلبله یاری و غنچه کلستان ارم
ردی کلنار عشوه سندن ره باغه ایلور — برکتاب اواره دل اولمه ویران ارم
دال خنجر بر شهید وش دم بیقرارک — حرف انداز کرانش برنیان ارم

صدقیا خاک کیده بن سر هزاران هنر دنه
شفته بر نقض کار ازده زرفشان ارم

زخم نارایتدی بنی رقعه کچم برجم — شفقت تاب نواساز دل زخم برجم
شب دل ماتم هجرایمه ایمکسا تمه — خنجر خونباغم چرا انلمه هلال برجم
سهو مردم زن چشمه عداوت کر بعد — بزه ایجاد اش رتلمه قتل کوکم برجم
بیمه بر شانلو ایلمه بزمه کلوب رندانه — سینده رد جانانا دیلمه کلار ینک نم برجم

طبع سیلاب بلا غلمه شطرم صدقی
توزبنک زنمه برنسی دارسر بد بر جم برجم

عقده رشتش خطبی دکم بیلمم برجم — رخ لعلکه ابسمی دکم زو دایلم ادرشتم جم
قرب دانایه زحجت عارف قنه اولمه ای — هم بر تو انظاره مدام جکرسم برجم
برهکنم یارسی هم ربت نیاد جهدر آه — بنضمر تلمکه ده غایت ایلم سرکم برجم
دل بیچاره بق کرچه داسی داغ عشقک — ایچه زرا دو بر رو دمل تو تش هردم برجم

شب تار و زازل نشئه تحقیقمزی
صدقیا فکرت بیکانه نزدورکم برجم

دلبرا بردی فنانکدر نماز لعبنم — جسم مخمور بدن اتمش تیر زخم تغنم

بردی تونکی ار نماه بیش بروان — روان تاب حوری هنوز جکر جانان
شدم برازمشکین زغرغم راه وفا — زهجر ادکشیدم شبان تار فغان
خیال لب حضر که هوی لب لبریز — شدان فرح حوشی حیات ذوالمنان
بوی عنک خواهد فنا عشق کمه — دوای درد نهان زغم تیش خوبان
جنان تباب حورشفول خشمه الهو — نکاه رمز ایماقتان عشق ما مان
خدا همیش حالم نکند عشق راهی — درش عشق بردی بنجه بکر فغان
کسی بستر الفت بود جرمم بسیار — راست حوی تقیحت برد تدیم کمان
رو ندکان نصیحه بخشی کون ریشبو — نه ارکمش غم رست رواق بو تریران
بمنت از خداوند نبه آنچه جکس — بر عصار عذر رسانیدم که از محنت آن
حوشا که آن فکرت کمان بیش ازدم — جد نفت ما فراغت بدل شکست حیران
بود زوصل یاری که غم زدنای عشقم — خناب از نظیر وردکار دادا جاد
بدر بدبد حدوان که خیح نسبتی مرا — بیا وباد غربت عمو هجر یاران
نقاب دلبد ورکنیتود یادر — زگفت ماکذرش حکایت ایچه زبنتان
اکرجای آنم نما زلف تارک — بید طراز شانه کن ان یاره سایان
رباندار فرقت راه عشق بری — کر ونخست زجندیم وصال حایه جانان
درین ماکناهم بنحر کرم کشتی — کجا بغرو دن توفیق رب جلی عنوان
نجات کوی فردوس شنی عشق غلمان — براغ کحل البصر قرسنو از ایشان
اکر زوصل دلبر رسند نتوان خویش — ندان دل بر اشوب شوق عشق تابان
نماز تاب عشوه هنوز عو دریفات — شمار هنز آب شور برنشوخ نماید اوان
نجات دین وملت نمای نجت کیتی — خدا بد به توحید نشین دارامان
قرای فرد امی زند صفات وذاتم — خدا بخش کنه ای راه علم وحبران
حویم کار صنعت که طاریم راهبو — ودار عشق القدس ردان جان افغان
شتا دران جابنم بکور نگفت نعت — شنور غفلتم صباح الخیر خواهان
تو رسم بهای دانا که هوش وحالت — صفای زند بکرفت خدا فرین غرفان
شهود ما زروم بصنع اذرنکوش — جمال باکمالت نمایدم کرانیان
بسر خاف قوسین نثون غیب اخترا — کنند بدر اصیف زعکس شمس تابان
فنون با رفته جبال سحر کشتم — نماز در صوفی ربانه بر رهبان

ترانه بزم شما نکته نهان دلجوی / وزیب دلگذارد که لاف لاف عرفان
سموم بزم تماشا شدند عشق لبریز / ندان بمستی که رند مردان جهان
پسند جنبش بلا فکند شد این جا بست / جهان بزاینده کان زمانش دیبشان
نمیدد رشک رفتم شنا وران صدقی
امید نزد ... از هزار همین برهان

ای چشم ترمعنای شعبا آفریند اسمان / رسبا فنات آرید کن دراق اجلالست جهان
قدرت کنانی که هزار بند همه رفتار اوست / بسیار ها دیگر من بر چید رفتار آن
فرمان او در حکمتم همواره اسرار که عشق / گفتار ما یغشون اثبات آن خیز آید علان
تعبیر کیست از های عشق بیکار ورتشنا / جانان من بروزه ام معنای حق تجمله کان
حالی اسیر از های عشق جوانان تو نغماست / از قال قبل آوازه ام من لاف عقل آنزدان
من جوهر ها نیست را تابد شوش از اول / خاکیست صاز رکنان شیرازی مانند عان
صدقی شما با دلنوازکار بد اشباحت هزار
سرهاز بیکاران تو در نزد ذکرات شبان

حرف الواو

خدا خدا بود که هستی دلسوز اشوب ایمان تو / شمار زاد و فرهنگی هزار بهار زمان تو
قیامت در حالیم شناخت ما ابستی / روا یاران ما یارب کی نغمه افغان تو
فرستادان بیمار آن هنوز افکند ما علت / که نه بیداز شناس من در رده ما انبیای فرمان تو
ن از ندیش فرسودش که جو هردار دنباله / رسیدی سخت ناز بر ده جنبش از ما یاران تو
نوبست نامه بر جای از این فرقت عنوانم / بیا روی وفا هر دم مکن نازادگان تو
~~میانشیم بحرو انگیزان بردر واخیزید / ذرایش خواب بیدارش بیایم از نشانهای تو~~
بخش طالع فرزندا فروزیم صدقی را
ستاره شب زیبد اتش فنا بخرد هجران تو

افزون از کار خود فرماشما آزین تو / تا بسر گیتی نمایش دلنوازی این تو
بارگاه او قدر اجلالست بدین بندیم / بر در عشقیم که بافت بر دخود وش ما این تو
بر صفات ابنه ما رانی خدا تنها شدیم / با نگهبانی فرستاده ما پیش تو
همزاد بشان همه نه طاق برداری خلا / ملکت جانان من بر و نهالت جنین تو
من رسیدا غم هزار امو زشی پیران حق / سر در دانا همین نزدی فرنگیزین تو

نه فلک فرسایم لبریز ما کاسه عشق / دل مشو هستی خمار از ما فنون آیین تو
بر سپهر آیین عزم صدقی تمامیش جهان
جو بار از دارال برهان او پروین تو

حرف الها

مست مخمور تو خوبان نیاید می چه / بست او بر مغان خوش فرا می چه
لعل پرشیرینی همقدح آرای ملال / رند افتاد پیاله زر سا ید می چه
میبرد آن فتن برگذرش رهایی / سر دکوئی از تو نوبسان نزاید می چه
خود او در مغان راز تصور آنس / کار بر دار نشین برزگر آید می چه
بک تغیر هجو بود جهان از خوانیم
طبع صدقی ثنا گفت رها ید می چه

کار برد

حرف الیا

رشک تاب غنچه در فریاد راز هنگام بوی / بلبل آشفته نگار شد لاله ساز جست جوی
نرم بر مبغ وش از نشه دارد رند بزدل / جام گلگون در بزاتو عشرت آرای گلوی
مست مخمور مر دو پاس اسب دل اگر دوید / به پیش برگشته ربابید باد خندان گیسوها
میبرد فر های خط مشکین رخ خرام عشق / نکته دان در بر اخلاص این نویسید گفتگوی
بس سخن فرخنده افکار بشد مر صدقی مرا
لاله بر عشق شکاف شد داغ خود و ن شیخ کوی

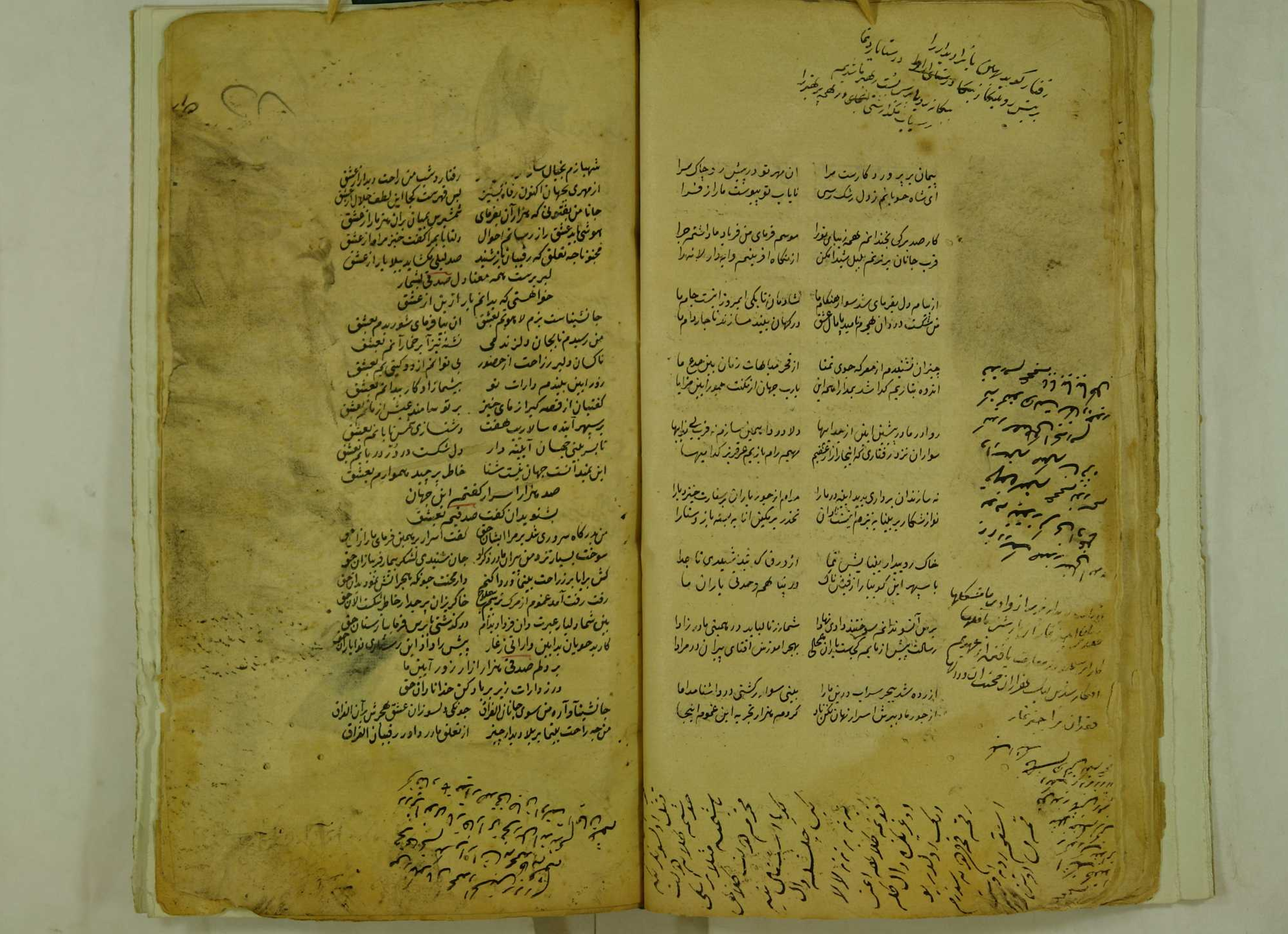
رباعیات فی حرف الف

آن آینه بر رفتار نمود این در دانا / تا شانه که از فتنه بدین کار توانا
بر بند که هزاران فنون از چه رسید / شکوابر ز جفا کار سپهر ام ز میانا

بنشسته ساز نغمه های در خط مشکین ما / زلف دلدار شکسته عشق ما را همغری آیین ما
صد هزار آشفته بیمارست ما همین پر باد یار / بوالهوس واشند کی بست بیداد را ببین ما

پاسبان از در فراح باز آمدی در پای ما / راه نما رخاستن خاکستر اغنای ما
بلبند اکنون در بکوش از عشق ما از رفت / بار بر خیز می فروش ان عشرت آرای ما

نمی بنیه جو خماری کمل سکدی ما داری
لبی ما بوس خشانه کن همی بو بدی ما داری
چه رانند اشنای را اگر جلوت بیستی دارم
فروش ما نظر منیکش بر جو جیوی ما داری
روان از لاله و الاهد نمار گفت لالا بر
دل از ما که بهر دریا شد بکم لولوی ما داری
که بهر یار شکری نوشته بهر عهد بیاد عهد
نوا مکنید لذت کر بدان کوکوی ما دارد
خیال از رویت معشوقه کردن بکو رانو ما دارم
شدیش خط زانکه رخ جشم دل دلشوار
رسانید بیش بسوی جشم ما دارد
را رشمس دینه المعه بیا مرد ما
دماغ از سر فرو ماند بغتی ان خدا عینه
کشتی بر جهد صدقی ان جهان دارد ما دارد



شهبازم بجبال ... / رفتار دشب من راحت ربدار از عشق
از مهری بجهان اکنون رفتار تیز / بس قهر ست کجا این لطف جلال از عشق
جانا من بفتوی که هزار آن بغزهای / شمشیر من بمیان بران هزار بار از عشق
هوشی بدعشق راز ربانم احوال / رسوا بابم اکفت خیز مرا از عشق
مجنون با چه تعلق که رقیبان بازشنید / صد لیلی بکت بد بیلا بار از عشق

لبریز ست همه معنا دل صدقی اشعار
خواهستی که بدانم بار از بن از عشق

جان شیناست بزم لاهوتم بعشق / ان بها فرمای شور ربدم بعشق
من رسیدم با بجان دل زندگی / نشئه تبرآ رحمار آنم بعشق
ناکن دلبر زراحت از حضور / بی نوانم از دو گیتی کم بعشق
روز این ببندم دارات نو / بشمار ادکار بدانم بعشق
گفتیان از قصه کبر از های چیز / بر تو ساعند عیش از ناز بعشق
بر سپهر آینده سالار هفت / رشک سازی شمس با نام بعشق
تا ببینی جهان آینه دار / دل شکست در در در بانم بعشق
این عهد آنست جهان نیست شنا / خاطر بر چید هموارم بعشق

صد هزار اسرار کفتیم این جهان
بشنو بدان کفت صدقیم بعشق

من بدرگاه سروری شد بر مرا ایشان حق / کفت اسرار برهمن فرمای بار از حق
سوخت بسیار تر من بران بار در ذکر او / جان شنیدی لشکر بهار فر بازان حق
کش برابا بر زراحت بینی ور داکنم / دار بحنت چونکه بهجرانش نبود بدان حق
رفت رفت آمد عموم از مرگ زینهم علاج / خاک گریزان بر جدا ر خاطر شکست الان حق
بین شمار لیار عبرت دان فرداد بدانم / در کذشتی بار بس فرما بار رسان حق
کار بد جویان بد این وارانی زغار / بیش راد از این رستاری فدا بار از حق

بر دلم صدقی هزار از ار زور آیین ما
در ز دارات زیر بر باد کن خدا تا ران حق

جان شیناو آره من سوی جانان الفراق / چونکه دل سوزان عشق هجرش آن الفراق
من چه راحت بینا بر بلا دیدار چیز / از تعلق بار ر داو ر رقیبان الفراق

پیمان بر بر ور د کار ست مرا / ان مهر تو در پیش ر ذ جاک سرا
ای شاه خوبانم ز دل رشک رسی / تا باب تو پیوست مار از فدا

کار صد برگی بخندانم همه زیبای نورا / موسم فرمای من فریاد ما را نشر چرا
قرب جانان بر زنم بلبل شیدا مکن / از نگاه اوفتنم وا به دار لا نه را

از بام دل بفرمای شد سوار هنگام ما / شاد ما از تا بکی ابرو زانست جام ما
من شکست در دان هجوم نا امید با مال عشق / در کمان ببیند ما زند تا جار دام ما

چندان شنیدم از هر که خوی تمنا / از فخر مباهات زمان بین چه مدح ما
اندوه بنا ریجم کدا شد بعد از همه این / یا رب جهان از نکنت حیدر این عزا با

روا در ما در پیش این از حد ابها / دلا درد این سازم فریب بها
سواران نزد رفتاری که اینجا از اوقفتم / رهیم رام باز بیم عرق ریز کدا بیهسا

نه سازندان بر داری بدید این در ما را / مدام از جور یاران بر غارت خیز دیا را
نوازشکار بیننا به بزم آیینه داران / نخدر بر کیش انا به سبعه باز دستار را

خاک ره بیدار بیننا یش تما / از درق که شد شنیدی تا جلا
با سپهر این کو بنا را زخیش ناک / در بنا همه صدقی یاران ما

بر من آشوبند تم سوختند دادی نهادا / شما ز ناله باید در همینی باد در زادا
رسالت پیش از ما بهم کی بست یاران بجلی / بهجر آموزش افتای پیران در مرادا

از زده شد بحر سراب در بین ما را / بینی سوار کشتی در داشنا مدعا
از جور ما دبیرش اسرار نهان نکن یاد / کردم هزار تجربه این عموم اینجا



رسوا بار باران العراق

در جهان بینم هزاران زور نادانی خود — نام ... کار اسار د قصه کبران العراق
من فتادم از غبار ابنت ما جنه اشنا — فتنه ز آشوب رسوای باران العراق
دل شو نامحرم از بی وفای ازل — سر کند شمارم زهجرانش فزون از الفراق
تز نار دانت خانشنا بینها — روشنای روبرو رهزن کجان الفراقه
صد هزاران آ... ض بر بجابش رهان
جان ... اصدق فی رسان العراق

حرف المیم



بلند دیده کارده ازکی ستوده شانی تودرا

ره کوزر باغی بر باغ اما حد حقیقتی نقشهم ایچون
تمیز دن کتابه محکم سوزم طائش بدک بدو قته بیقوت کار
آینه اکا هنده سنک ایچون تحملر دده قنده ادکشی کی
کوزوب بدنکی جنبر ورنجده مرشد عالم اوله

رو سنای تخت و زیبا و رنک امیز شم
شبشه در کوشش ازین خامل شما هیبا یک را

بزم الستده بر محبوب رعنا رنک امیرسم بر کوکلی دار ایدی که
بو عالمده رها یاب اولمقده کاهیجه ده سنی دل کوشش
خط ایچون مست اولوب مدام نزهه عشرت انزوی
دلعت نازین شبش لحاظنه مست شارم اولوب صهباسی
اورزه نشئه دارا اولمقده عقل اول وکار استنام اولدوب
دارا ایدی اعتی صنر ورتده بولنور ایدی جمعیت خاطرم
اولوله ابله عذلت ایدر ایدم مدام اورزه بزم باغت حضور ازیز ایدی

سروریت نکتا رجای سخنهای دات
بر سعدان تر دمن کفتی که نامه بردرا

کوزل سرور در اوکمنه کی قیلقدن طرفکیرا ولمقده ناج
دان اولدب مسند نشین اولمقده وقت اورزه محمدت
خصالی تر دنده عدالتله اشنای اهل دده اولوب
دائمی لسانندن طلاقت وفصاحتله صحبت عهدی
تاسد ایدرک جاری اولان اداب او مبنی مدام نوندب
نوکل رنجیده اعتذاب اولمغه ایچون بیم سوزم کی
اصغتم قیوسنه در

دست هزار باز کاه بر بیتی مدام رهزنند او
رلف زیب افروخته شد در شکار دین آینده را

بک بارکاه ایچون برال کدر دیکی مدام رهزنلکده اوکشی
کوکل الده یوبت شکار المقده بول کدزدیب افروخته

کوشش تهذیب کن اغا تی بک — نزد پیر داشت پسند ور باریک
بی شتاب هم رفاه اوراکنی — کرم شد و ببند همه این چونک
سر خت باز فرهنک نوازان باز ید — رسم قانون بیش کارش اید و برید
بر نو ترسیم دلخراش اسرارین — ان کنون بر حقا جدید کز ینب
حیف نام زاد حلوم چیزرا — بسنه برام حنا ببند سردا
بنوا دشند که انکش رزخیان — بخت نصرشا بید بردهم شبان
صد قیاس زاد طبعم بر فرون — سر درا فراد عشقیت تاجنون
این سخن بردن کفت رتماهم — قد نظمت التسهیل نفتح بالسلام
نکتهٔ دان اند رنو بیسم ازشما — تام خیر است بر همین تاریخ ما

١٢٥١ ١٢٥٢



منحرت زركار معذرت اولدب ندر نظر نظاره ت
كدوريان بجاد رظلم دنقدبدن عدالته ركمى كار ايله كندولى
بايعش وميدان برابر دلالتيله مثال زنبور سرمايه جملة
خلقت جود آتيده بار بناى برابد دزه ابد بهم قرن نت
فانما ينكث على نفسه معتد قنج بجذر معذرنى مصابت
مقاصبه ده ظالم اولنلر دنه شكر ايلكده بايدنجم ددهيجه
ددعانى رحقضاى سرائر لدنيه فاذه لم يصبها وابل
فطلده نقطه سرازيله انا مدينة العلم وعلى بابها ايله
بحذف ومعطوف قلنمغله عليم ودانا اولنلره وسعيد
فرسا ايله تنزل ايدوب انجه بيانتم مقتضاسيله رهبر
كاراولدب نفس ايله مجاهد نده عادل اولمقدر

همچو تو كفتن نبايد اين سخن صد هزار
بر فنون زامرد بكو تهش از نكو شد دلبرا

سنك ابجده سوله دكم بو سوزمكى مقتضاسى دكلدر
هزار تجربه وامتحان ايله دم ادكى هر قسم ندر فصلى
وحد منده هر ... كبى نصيحت ايلر سوز كاراتمز محمدين
ابراى كندكل اليجى مجيب كوكلم ادرزه بيانتم وارسنا
كوكل بر بريافته سخن كه اولدب صحيحى كبى هزار
اشناى ى دفايه كدكل اعذر حقه زيراكه لا دفا للمخلوقه
والسلام على ما جاء به الملكيت من تابعت المرسلين والحمد لله
رب العالمين

بدنها نتايج الشوق

بشنواى فرزند نيكى از پدر — فرقت روزان نه خوار ددر بدر
مرحمه كوبم از سنائى كار خير — بار عناهم كران سخت اورد رنر
من خزان بيني عمر كم فرشود دام — خاك خود را من كه كرب الوجم
راستانه كفت راه علم كذار — نقش ازما نش عود اين آن نكار
همچو داند دار احمد در كميت — قلب بابكنم مخوان ازا تجربت



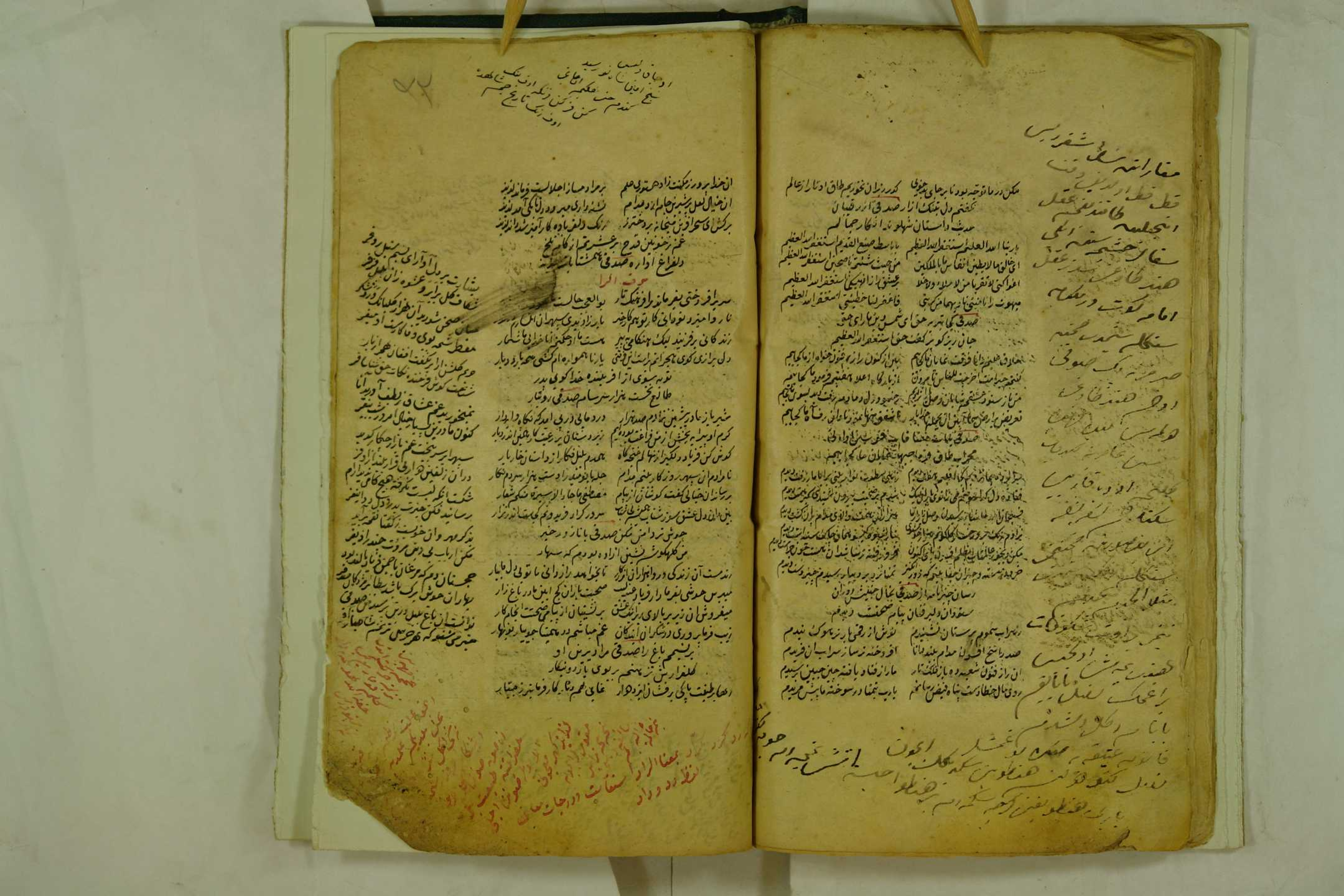
ترجیع بند بلسان العجم

بسم الله الرحمن الرحیم

شنیدم از کجا بستی که هر دم — رسید انفرادی از مارو بدیدم
روا باید بدر و بشی با تا — بر آن گشته تو از تو تارنا نا
پر کبرام تو از فیضی بیانی — مدا ما بر بذنم ان جوانی
کنایه دام این جالی فنونیم — مرادم بار بینا بر کنو نیم
خدمن چشم اشعار دن جنیم — هنا هنا التبار عاجزیم
بگویش از فرا فی بجوی زرادم — شمار کار خارای قرادم
شناخت ان کسی ما زیتکن — به تندی ذرد و اسازند نیک چون کن
نخارش کار او راجز گذشتن — رسالت تار کاه او رو رستان
ای آشوب ناسازی که عاشن — نخلنه بر تو خاتم که بارش
روید آسایش دل او دمار — برای رافضان بر شهر روزها
بند روش بر وحال زیدنان — ولکن الغریب لا بامکان
تامل بر که بخم بی شمار او — شبان روزان که خیزد فکار او
ابا عنای علامت دانا — چه از باران کارش بر شهود ا
هنوز از جا کید در بر توانم — ندا ببنی رسید دسوی تحاتم
فرستاری نکن ز نها نگراه — بگوید راز بر عالیجم شهراه
شدی دانا کنون حال از نخم — ز جود بید بر نا نار فاهم
خدا برور کارست آن جمالست — ز قهر او بر هزن کار زوالست
خواند زست برین عهدم که شانا — نوید نامه بر اش ان هما نا
عزت آوازه من آن بیاید — جهقن او در که ما و او باید
که ز نزنا کسان بد خندی قشی — مدام الفت عارات خون ریشی
نامه شیرازه بر بخم نه افلاک — ب الا لند زمین طرح فتراک

غایت

زبانه روشن پرورده از ما نا مرادم — فلک با بسته او تا رسند جا از رحم جلم
فقدت دست چند آن در عقاب مدحتم تا کما — بناه خدمت دانا فرستادی قبا مم
مشو دل کار ساختند و عالم بر کند شکلم — تو دام آموزش رهزن شکال بند این حرامم
حسود آن دار بیند در همین یار فراست — راحت ز بر نز سا بت برست بار از کلم
ز بر در بانگاهت این سخن صدقی روانم
بیا بخت همدارست جهان ببنی کلامم
بسنام رازش فنونی بر بساط چو کلام — از زوال زود فرما کار بید جنبش ز بر خامم
سال گذارم رشته چند آموزش نادان این — کوشه ها در بخته رازی بحرش بر جلم
صد هزار آن دلبر رام الفتنه چشم غزال — فتنه در ما طاق او زنگ بشکا چو نامم
بر روا بار ای نویسم از نه روز فردای کی — سوخته این خواه نا خوا هم نشانی لبر جلم
اسباب نه فلک فرسوده بر اخوان بران — شیوه کرفته دل ماند بر خرابی دریا نم
کوه را فرجمای کنم از یار نوی ان دلبر — ان السماء ما بطین الماء فی الزرق المسام
صدقیا خاطر بر بشانم زن سازد رفرای
فتنه بر آشوب بیز مر من نداف ستیز جامم
ای دست کریم ده فرجای فنون منات بدیم — در مدح نمایش به ازل عهد زبا بر رسیدم
فرهنگ جلیلست نما قدر ستایش کرم بودم — بسیار شناسان برادم که از ین عوه بریدم
دیوان رفیشه از رگشته بین هزار — گیتی تو بجا بود و نو جید بر دان گزیدم
بر خیز ربا ساز طلب باز مکن ای دل — سیراب شکر بیش مرا گاه و دوا مگیدم
ساوان ز بند از ستم کار چنگ نا کنون — ساقی نه همای صبوح نوش شیدم
افسانه نگفتند هزار عشق ربود کل عالم — از بوی حقیقت جا آنکه نگار از چه بچم
صدقی بشمار ره عشق ملالت زن شاد
انداز بجودی جمالست همین آن رو بیدم
فروان دل از وصل یار شکایت کشف عالم — نوار شتاب بر جائی که خاطر و اشتعاد دم
اگر نزد دل افزایش نما این معرفت گر دل — بد فوق نوا از در بار شدای دل تنگ عالم
رسانی بر تو داین ساختند کمک ستم — برین فریاد نا جیدم که دلگیر باز مشکلم
شناسان عشق اجلالست ما همین خود عالم — صفا بخش لبن ما هم که اجلالست جالم
برابانا امیدی زبر رسانا ما بهم — محل الوده شد پیدا به بر جای بالم



حدث داستان شهلو ... انگار جمالم

یاربنا الله العلیم استغفر الله العظیم

جان ریز کو ز کف حق استغفر الله العظیم

حرف الرا

جراحت از کنون انا سیه ادر آزار بحث
مت قانع تا کامان نا خارت دنثار
وزیب منزبهاست سافیا کنند بدر نامید
فتون جایگیر ازجام دلبر تر بکش ستار

برد آتش بجست اندر رمیل بیمال هجر | واسنگین خار ار کتابت روز ادو قهار
کجا بد پاره خامیت جفا بنیای اذر | خارت صحبت تاب توانا رهنداری یار
مشوشان در دیار غریب ار بکرم کرمکناد | عیارکم رها بکدانه دوش فرسود بر قوار
تلاش تا بجبیا حیثش رسابان صدقی را
بجاروب سنا بر در شنا بانم بیاد ذو الفقار

حرف الزا

جان بعشق بزمرده دلدار شد هنوز | عهد پیمان بر دل آزار شد هنوز
رفت دیهم نا حفظ رخسار تو | بوس قنبرس لب سبز یار شد هنوز
بر نیامد معنی دعوای عشق | دامن دانا میا ندار شد هنوز
من چه گویم زلف تو ساقی مرا | بر قدح باران بهار شد هنوز
خاک ز ران از دروغ انکر لود | فقر و فاقه نیست در کار شد هنوز
اک ما در باش فرزندی شهاب | بور اثبانی بیابد ار شد هنوز
بید خدا بمی از جدا صدقی همه
نزد بابی شاه را یار شد هنوز

حرف السین

بران بستم بر الانه زگفتادم روشناس | زعزم سوی با همو احید دشمن تاباس
بجو لانکه نشنا نبینه دار دنیا بشان | مشو دلتاب خوابی ربوان زبر الاعلکی
بیار دگر جد ربینی رنجات انکمار | که نابید در کذ شنا رم بخانه سوز انکاس
تبار یکی شنا سد تا از ل کنتی بهجران | شکایات ظلمت دوران شد از نم و ز یاس
ریاضات آن یار بید چراغ شبه کار چنیز
مکش باهمدم که صدقی نا مزاج بد انا اس

حرف الشین

منم انا ز عشق دلتاب جبویش | عمودانم بر مهتاب تا ربویش
ازل برهان اجلاستا اسرا | بردا بات بنفاش کرجویش
بیام بر دار ما را بر سلامت | صباح الخیر ما جانا نکو یش
نسیم از طره زلفش یار بوید | بپیشان نور قاب القوس ابش
سپه رانم بمهر آفت نزادم | که بر دور لا بزالست بک ز دیش

دفتر التنوز

[illegible]

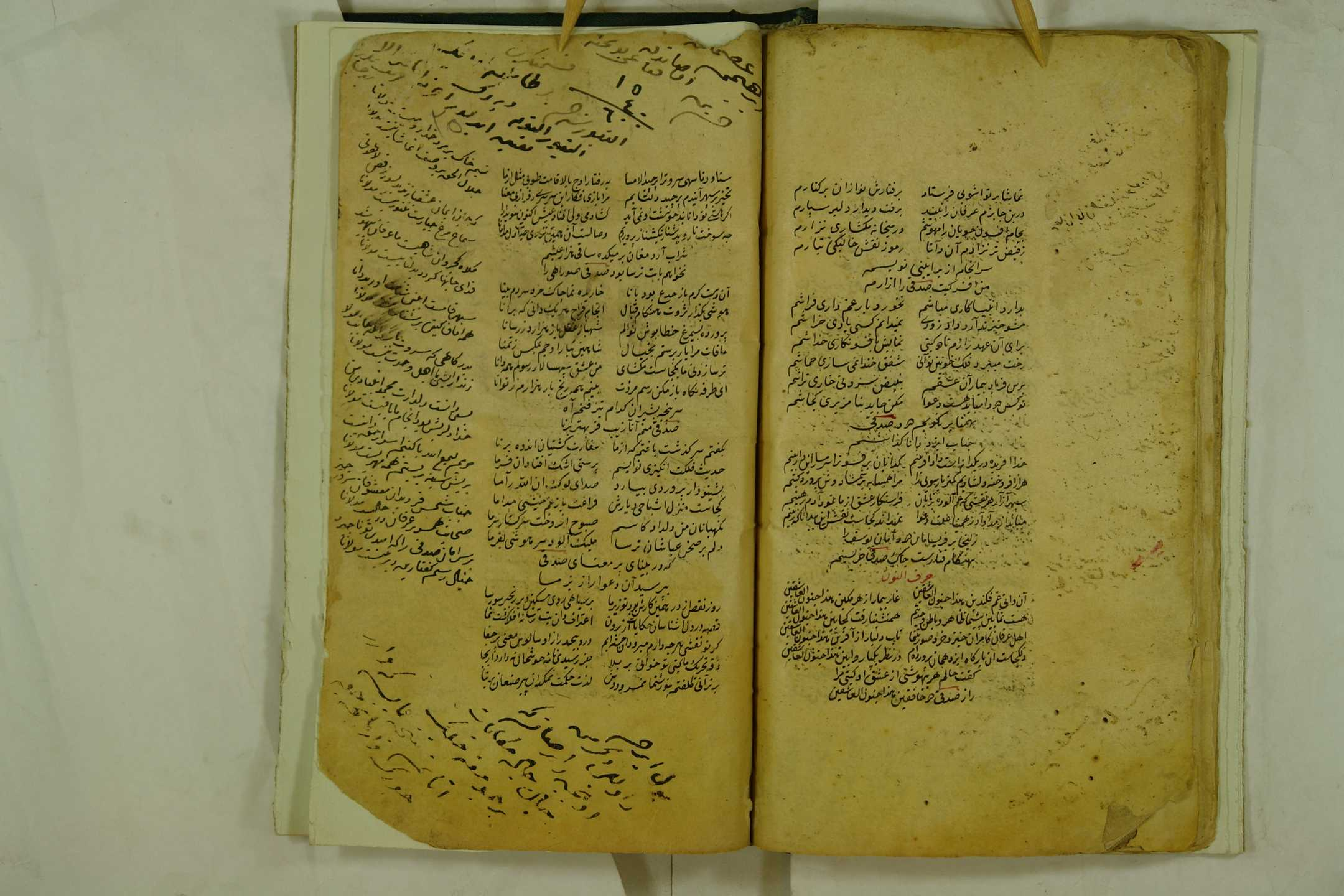
دابسته بر عزان سالوس شده از ما | بر دامن بران کداز تنک معبدم
حدوش بعز پای زنم تو خنجر صد | از جوی رنشان از نمار فتنه نمیدم
صد مرحله راست کذاریم که از خود | بینم خردان همین مابکجای شهیدم
صدقی به پناه داد بهزار در که مولا
شبد باز خنم مادر حدوش بوی بکیدم

ستار بخت دربن همه بنا نوامیدم | بر دکار انتوادی بهر چه ابد اما میبردم
شناخت کوی ز انکس عبد انم که هر چیز | رسان دانای یکی دل پیام از رابیدم
سعود جنس من جانا نداینم زیر بالا | ندلسانم بجا نکیند زهجد دوعانیدم
خدا ربین ما علت زفهرناکس نجنی | دلا از ار بر خوان غریب احوال دیدم
رها یاب کن رحمت چنیز کار سوار زه و امور | بجای بهر تو را خانه ای بمو نر زاد دز دیدم
بکنبی از جوی روش بردان سوی جبات | لجی دلتاب ده رو خاکتر بز مرگ ببادیدم
بسکو اکه بنا همه دل و فیدلش در کنار اسرار
چه گویش راز صدقی ربیا خبر [illegible] بار جا بدم

بران از جاد نیات اینجای ما از غنو نیم | بتماشد تو هیئه از ار دلکیر دو قرسیم
جهان از مانش نار اکه داراب دوز کنتکی | برانبند بجانیدان حد ورانتیز ترسیم
حکایات جوان بر کفتم مداما جواه | شکایت بر دل از ار شبید عتابیسم
نکو داری که داشت دلبر ان بجانکش ان | نکهار از تو جنم و فیه جانان کنیسم
برس ساقی عنا رعشق من دلتاب تا بم | که تا بد بر دل بما زما جانان حلیسم
در سادی بجایم بو شان ترسانم بنابم | جفنو جبابان تر سر بهوشی بنیم ابرسیم
فنو نتر زاد طبعم بر فیوض جوا احکام | بر او تعریف بنف این کار اینرا تو ترسیم
برود لان خدا بینی که هر دم باو ربیم | ابنس محرمی آنم بخلوت خان جریسیم
حسودان در نظر جوید که دیار از بکفتی
که خوا بهد زد صدقی را کنار ز دکجر دیسم

بر دانم شکفتار بهر ارم | لذا بد قندها ر معنی بشمارم
کی ارباب جوشش بر معارف | نیامد بشنویم بهوستت نبارم
فروشان میکند میخانه فرما | مبارکی آن تب رسا شمارم
ز عشق جبفا روان دلتا کم | هنیا وقت ان نراحبا رم

چه گویا یش راز صدقی بیابد یار سانم



نماشا بر تو اشوی فرستاد — برفتارش نوازان بر کنارم
درین جا بزم عرفان را ببنید — برفت دیدار دلبر سپارم
بجام قدون خوبان را بهوشم — در میخانه نکشاری نزارم
زفیض نزنزادم آن دانا — رموز نقش خالیکی تبارم
سرانجام از برابینی نویسم
من افسر کیت صدقی را ازارم

بدارد انبیا کاری مبانشم — نخورد بار عجم داری فراشم
منو خبر ندارد و داد زورے — نمیدانم کسی بادی خراشم
برای آن عهد رازم تا وکیتی — نمایش با تفو نکاری خداشم
رخت مبیز د فلک خونین نوآلی — شفق خندانمی سازی حمائشم
برس فرباد بجار آن عشقم — بفیض سبز دلی جاری زانشم
نو کس هر دامنباید هست دعوا — مکن جاید بنا مزری کجاشم
بهمنا بر بکو بجم هر ده صدقی
جناب ایزد با ناکدانشم

خدا افریده در یکدانه ست آدمیتم — یکدانان بر فسو زابر مبارا بن زینم
هزار وخنه دلشادیم کمز یار بوی زا — مرا همسایه بر نمشاد وش برود کیتم
سپهر آز هر نفسی غم آلوده برایان — فرشکار عشق از ما غمو آدم رهبنیم
منباید زمد آدا ز همینا هست دعوا — نمیدانند کجاست نقش این بیدا نکه زینم
زلیخا ر فریبا ماند هر ده آبان یوسف را
بهنگام قیامت جاک صدقی جا خزینیم

حرف النون

آن دالی غم فکندین بهذا جنون العاشقین — غار بیمارا زهر مکین بهذا جنون العاشقین
هست نمایش شما ظاهر و باطن همدیتم — همنشینا رفت کجا این بهذا جنون العاشقین
اهل عرفان کامران خبر وخرد صورتها — تاب دلبارا از آفرین بهذا جنون العاشقین
دلکجاست ان بارگاه ایزدهمان پروردهام — در نظر بکبار و این بهذا جنون العاشقین
کفت حالم هر بیهوشی از عشق او کیتی مرا
راز صدقی هر خافقین بهذا جنون العاشقین

سناو رنا سهی سرو ترا چیدا امسا — به رفتار اوج بالا قامت طوبی مثال از ما
تحیر سپهر آیندم برچیده دلشاییم — مرا بازی فکار این سر بکر فرازی معنا
اگر باشد تو دانا بد خوشنت وغمی آید — کشادی ولی قناد عیش اکنون نسوید ازا
جه سوخت نار وید شنار کشنا ز پرورم — وصالست آن همیشه تری جنات دل از ما
شراب آرد مغان بر میکده ساقی بزار عیشیم
نخواهم بات ترسا بود صدقی معموراهی را

آن رب کرم باز جدع بود بانا — خاریده نماجاک جره سردم جینا
هوشی بکذار ثروت ما منکار قبال — انجام قراح هر یک دانی که برانا
پرورده بسیمرغ خطا بوش توالم — شهباز عقل باز هزارد زرسانا
ما فات مرا بار برستم بخیال — نا هیبت بار ار جم بمکس زتمنا
ترسا زدی ما بکجاست مکشای — من عشق سپهسالار رسولم همه دانا
ای طرفه نکاه بازمکن رسم مروت — ببنیم همه رنج بار بهزارم زنوانا
سر پنجه بشیران کدام تیر فنخم آه
صدقی منم آنا زیب فر بهتر برنا

بکفتم سرکذشت باغمم که از ما — سفارت کشتیان اندوه برنا
حدیث فلکت انکیزی نوایسم — پرستی اشکت افتادان فرما
بشنود ار بروردی بیارد — صدای لوکب ان الله را آما
کجاست منزل اشباحی یارش — واعت بازنم خنشی مدا ما
کمهبانان من دلداد کاسم — صبوح از وخت سرکشار برما
دلم بر صحن عباشان ز ترسا — ملیکت الوده سیر ما هوشی لفرما
که در بنای بر معنای صدقی
برسید آن دعوا را ز برسا

روز نفصل در همین کار بود نور ما — بر سیاهی ردی مسکین بر نجر سو رما
نغمه دردل اشناسان حکایات از زبون — اعتراف وان بت رسانیه افلاکنت نما
کر تو نقشی برچه دارم میبرودان خنه ام — درد بجد راز او سالوس معنی برجعا
ذوق تحریک ما یتی تو خواهی بربلا — جز رسیدی نامه خوشحال نه دارد ارجا
بر نزالی کلفتم تو شما عمر وردش — لذت حکمت نمکدان بیر صنعان بنا

ازرق معصوب صوفی بند یا کار زاد او / سجده اصنام ما بر خرقه پوشی عار لا
چنگ تا بنقاب جنبش بنظاره او زور افتاب
کش مکش صدقی تا با حجله هورای را

حرف البا

کل بوی آن زند لاف بشاند لبیب / بلبل ده بنغان بر در ان زیب
بهرانت بستانیم دم فرباد سپهر / از غنچه بکشاد دلبرا باد شکیب
اورده برسیدم که طرف از ما / سرتا با زجمن جوی جفاکار شکیب
از خانیم بور رفد ان تناسب کنون / از عشق از فنون کار سر برا غریب
بس عیشی نبلانت فکن از ما بلها / صدقی کو یم با هستی نبو نا حبیب

مردم چشم زادم که بهزار دلبر آشوب / دمبسته بو صالست هر ار بهر آشوب
ناحیزد بادب کار سند بده روشن یار / در مدحت رن افتاد بلا دید را آشوب
دلخواهد زد ادشاز کنم از دم عیسی / روح القدس تو غنفست مرا مظهر آشوب
من کرا رخدار رو راش هلالم / هم جوهر تو با کذا داشاهد آشوب
فاردقم رسالت رتمیز ذکر خذ بن / خدنشار ابا کبر در زان فر اشوب
مجلس با زخواص بن علیم که سخنباز / رفتار از عمید خسرو خاقان بر آشوب
شایسته بهزار محرم اسرار دو کیتی
دانسته ره صدقی بخیال بکذر اشوب

حرف التا

بهتر ان ذات اوست کمالست / شناست بارکاه ذوالجلالست
صعانت کو بدا الحق جار الخ / شهود قدرتش ان لایزالست
حدث صورت معنا بخلقت / صفی اسادم لیک قدیمست
وجودش بر سپهر انا نعیمم / خدا پرورده ماعرفان ثنانست
بجوهر داعشق برین صدقی
کنوز اسما بکفنم ایز دانست

سر دراهی زود دلدار ای دوست / بر فکار از دمباد برای دوست
نکذار ابنده با صحرای عشق / سخت سامان از فراق دغو لای دوست

مردم چشم نظر عبدت در روشن نست
کشف مقام عقل سیرت در روشن نست
صنعت روی جمال از کنت و صفانیم
منطقه طبد و فا صحیفه تر کونش نست
هرچه شنا در عشقت به برد و جا ابنست
حاحقیقی حکمه ازل طلعت در روشن افت
عقل کل از کیمیا جهان رهانیک بید
جای تو بس به ازین قسمت در روشن نست
حاصل کیفت هزار معنی صدقی یکتای
لولوی تر زصدف نحوت در روشن نست

ای مرغ خیال خانه بدلتاب ... نست
هر جای تو باغ باشش حضرت نماهانست
هر چند غزیمت برهایات جهان کیرم
از سروت کاش زرفا هیچ بیغانست

٢٦

مبادا بر فنا اندر وجودم / که غم بسوار بید رای محورش
نکهدارا بدم دلتاب جانم
روان بر جای صدقی در نشکارش

حرف الصاد

یارب زفو بجای فنا بهر چه بدید از خلاص / بر زخ نیمار از کی تا رشدین بار خلاص
ای دل تو جهت عمر یا کنز نکهدار رقیب / بس جام قدح همنفس عشق زاخبار خلاص
بر جای نکار ای تو خوشت خرسان ملال / رهوار حیفان بکذر محنت بسیار خلاص
بیرون کشیدان مدام من بکف آور قدح / بیخود رسیت یک نزه تردد ز خمار خلاص
رندان تو خشفبار همه کیفت در استنار ظهور
یارب حکیم مشرب صدقی نشنی داخلاص

حرف الضاد

حال یارب نسبت ها در کذار از جای عرض / نیست خوبستی شنادر همدم دانای عرض
کس رفیق اندر نکوئی دید غمازی رسید / رو نا نو کریمی سانیم بزم خاصت ای غرض
تاب مینا فرش شناحی فراسانم نعشق / من خط پرورده ام بکسر ملبای ارض
شمس تابنده کمال از عشق بکر زد رفاعی / افق بهارس مقراض محرو کیتهای قرض
رو بعد ندان و آشوب صدقی را ز دل
در دریغ افکند بر جای نهو بشم های غرض

حرف الظا

بید دانست دیدارت ز بینت کلفزار خط / فتاند بخیال اینه هندی نکار خط
فکند انیز نجم بهر چه نماید قسوت کمیوی / کشب بهران جشم افت و همچنین تار بار خط
تیز با دا از جفا خونین بدا این مادارات / کسی رسوا زینت آشنا بجمال یار خط
بفا بر جان جالبت آن خداش بود / مداد لتاب از نامه بیاض بر کنار خط
دلالت باره میخانه بر فشند مغان بند / بر بر عند عشق بشن مفلس تا رخ خط
رسیدی بر زبها نفکو شنیدا زمای عنبر / و شیادی نظرا به بینسکر غبار خط
همه گفتار دل صدقی شود دارات رند ابیز
فزونند جام معنی راست کویا شند شعار خط
بیفغان ازنکاه مبغت آن دانا در خیاط / جابسند بدار دلبرکش خیال اندر محاط

پیروان شوریده عشق از لبالب باده در ربط
مدام نغز و درا جاست

برستان ای زاهد نفس او در کار ریاست ... همچنان از آتش در وصال آرد بساط
رشته ساز ایش عرفان پرده منجاز بود ... پیروان عشق شو رید از لبالب باده در ربط
جام شیخی کجاست ای شیخ جرعه مینشد ... دم بسر مستی مدام نغز دارا بماست ان نشاط
در نظر علام غیب از همه تواند مبر دان ... لب لکان هر جا گزند بیدار شان ایزد صراط
بنماید سردت سامان از زمان هیچ بود ... دار جمل از آرزند او در نگریبانی سماط
همچو پروانشی بجا آتیه مکن عیانست ... جا بجا در مانده شد دل گشول آرد سقاط
نوبت دست قلندان با نوکری جو پیش ... بارگاه آمد بمجلس خاص صحبت می قراط
زلف با راز از ایران با ز افکند خاک بر ... چشمه پر غماز مژه انده فسون شما خلاط
پیش در پادشت با راز از رزم را ای ... ردی خود بس جان دل انشا چندان رباط

در میان افتاد جا هست از خیال کو بند عشق
حال ما یارب مباش هم زراه صدقی در سقاط

دلم پر صحن افتاد آن زمان آتش سقوط ... از کار بستا فسونکر بیدلنا انکه جا حبط
بیداد را پرهیز راست ایمان کر ریب کرد ... هذا یا در ز توفیقی بعزم سوی های سخط
که شریعت انجه نصح ارائه شد در سوختی ... بعلم فضل پرد انسته اند سمای فرط
قدم پابستا رای بزد بیدار دینست ... شود هو بیدگان دلبر سلامان بی شرط

پرخیزد

بهوش ای عاشق ره در شرع صدقی با بنای عشق
نمایندان پرهیزد حیا کارا نمای تحفط

حرف الظاء

سخن با کبر عشق اید شد شنامه را انواظ ... ز خوب گفتار من دلها روی بی بر کتاب وعاظ
خیالات پر ز عزم سو یکانی در نظر برده ... بزره نقشبند تا که اسرار است ما لحاظ
بهین و مقصود شاهی پر ز مشک بود جاند ... نمیکارای هر دلبی بها رب بخت بیدار
کنون از جواه من درسش غریب افتاده تا هم ... بیزار آن هجوت کردی حذا جوبان زار احفاظ
کمال ذات مر زر و تو ذات نقش زما عهد قدیم ... رسید امید جانانی که بهر جا ز دغا انظ
شناخت در بر همیا باز عشق تن گریه ای ... شد که امری دلغز شناس هو کر

جهان تا بخشی گفتار هم بهمه صدقی کن فرمای
لطافت زیور جاست نیکر امیز کار اغلاظ

حرف العين